



دوراهی‌ها

در این روزها که دل‌ها بی‌قرار حسین‌اند، درود می‌فرستیم به شهدای کربلا و شهدای رشید سرزمینمان که در نبرد با یزیدهای زمان، «یا حسین» گفتند و رفتند. به این بهانه، از مداحان نوجوان می‌خواهیم، بهترین شعرهایی را که در عزاداری‌های خود زمزمه می‌کنند، در وبلاگ رشد نوجوان «www.roshdmag.ir/weblog/nojavan» به اشتراک بگذارند تا همهٔ دوستان از آن‌ها لذت ببرند.

جادهٔ زندگی پر از دوراهی‌هاست؛ دوراهی تلاش و تنبلی، دوراهی خوش‌قولی و بدقولی، دوراهی احترام و بی‌احترامی، دوراهی ترس و شجاعت و هزاران دوراهی دیگر که با انتخاب هر کدام مسیر زندگی ما تعیین می‌شود. اما کمتر کسی در زندگی به دوراهی «ماندن و رفتن» می‌رسد. چنان‌که امام حسین (ع) و یارانش رسیدند و با رفتن خود تا ابد ماندند.

مآنه‌نامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
برای دانش‌آموزان دورهٔ راهنمایی تحصیلی
دورهٔ سی‌ام / آذر ۱۳۹۰ / شمارهٔ بی‌دربی ۲۳۶

نوجوان



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات کمک آموزشی

- | | | | |
|-------------------------------------|-----------------------------------|-------------------------------------|---|
| ۱ دوراهی‌ها
یادداشت سردبیر | ۲ پل نوجوانی
مهارت‌های زندگی | ۴ این جا طلا و جواهر است
کار درس | ۶ خودت را اندازه بگیر!
مهارت‌های زندگی |
| ۹ زبان نو
زبان انگلیسی | ۱۰ یک سبد شعر
لحظه‌های شاعرانه | ۱۲ به به چه مزخرفی!
زبان و زمان | ۱۴ نقشهٔ جغرافیا
عصر طلایی |
| ۱۸ ظرف فیروزه ای عزیز
داستان ماه | ۲۰ چه شکلی؟
سخن آشنا | ۲۱ لحظهٔ آخر
لحظه‌های فیروزه‌ای | ۲۲ سفر به یاد ماندنی
تئاتر |
| ۲۶ گلدان
آثار رسیده | ۳۰ نیشابور
ایران ما | ۳۲ تنفس مثل ماهی
شگفتی‌های خلقت | ۳۴ وقتی فرانک بلال شد
ورزش |
| ۳۶ عرق سرد
سلامت | ۳۷ کتابخانه
معرفی کتاب | ۳۸ زنگ تفریح
جدول و سرگرمی | ۴۰ سالاد پرتقال و گوشت
دست پخت |



ارتباط با ما:

آگهی اقتصاد یا پیشنهادی دربارهٔ شکل و محتوای مجله یا جگونی توزیع آن دارید با شماره تلفن ۰۲۱ - ۸۸۳۰۱۴۸۲ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام‌گیر، کد مورد نظرتان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوبارهٔ همان صدا، پیام بگذارید.

کد مدیر مسئول: ۰۱۰۲، کد سردبیر: ۰۱۰۶، کد امور مشترکین: ۱۱۴

دفتر انتشارات کمک آموزشی به جز رشد نوجوان مجلات زیر را نیز منتشر می‌کند:

رشد کودک، ویژه پیش‌دبستان و دانش‌آموزان کلاس اول دبستان
رشد نوآموز: برای دانش‌آموزان کلاس‌های دوم و سوم دبستان
رشد دانش‌آموز: برای دانش‌آموزان کلاس‌های چهارم و پنجم دبستان
رشد جوان: برای دانش‌آموزان دورهٔ متوسطه
رشد برهان (نشریهٔ ریاضی دورهٔ متوسطه)
رشد برهان (نشریهٔ ریاضی دورهٔ راهنمایی)
ماهنامه‌های رشد معلم، تکولوژی آموزشی، آموزش ابتدایی، مدیریت مدرسه
مدرسهٔ فردا، آموزش راهنمایی تحصیلی، آموزش فیزیک
آموزش شیمی، آموزش زبان و ادب فارسی، آموزش زبان
آموزش ریاضی، آموزش زیست‌شناسی، آموزش جغرافیا
آموزش معارف اسلامی، آموزش تاریخ، آموزش تربیت بدنی
آموزش هنر، آموزش علوم اجتماعی، آموزش زمین‌شناسی، آموزش قرآن
آموزش فنی‌حرفه‌ای، مشاورهٔ مدرسه و پیش‌دبستان لیرای دبیران، آموزگاران
دانشجویان تربیت معلم، مدیران مدارس و کارشناسان آموزش و پرورش.

مدیر مسئول: محمد ناصری

سردبیر: حبیب یوسف‌زاده

شورای کارشناسی:

مجید عمیق، علیرضا متولی، محمدعلی قربانی

مدیر داخلی: زهره کریمی

ویراستار: لیلا جلیلی

طراح گرافیک: روح‌الله محمودیان

نشانی دفتر مجله: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳

تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۷

نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷

تلفن: ۸۸۳۰۵۷۷۲

وبگاه: www.roshdmag.ir

وبلاگ: www.roshdmag.ir/weblog/nojavan

رایانامه: nojavan@roshdmag.ir

شمارگان: ۷۱۵۰۰۰

چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

پل نوجوانی

مقررات عبور از کودکی به بزرگسالی

کارشناس: علیرضا متولی



یکی از مشکلات مهم نوجوانان، ارتباط است. آن‌ها نمی‌توانند به خوبی با دیگران ارتباط برقرار کنند. درست است. دلیلش هم این است که در جاده زندگی خود به یک پل رسیده‌اند. این پل، آن‌ها را از سرزمین کودکی به سرزمین جوانی و بزرگسالی می‌رساند. اما این پل طولانی است و چند سالی باید روی این پل راه بروند. برای راه رفتن روی این پل با مشکلاتی روبه‌رو می‌شوند. از یک طرف عده‌ای آن‌ها را هنوز کودک می‌بینند و عده‌ای از آن‌ها انتظار دارند مثل بزرگ‌ترها عمل کنند

یک مشکل دیگر درگیری با مسائل بلوغ جسمی است. مشکل دیگر هم به بلوغ روحی بر می‌گردد. نوجوانی دوره تمرین دوست‌یابی است و هر نوجوانی حداقل یکی دو تا دوست صمیمی دور و بر خود دارد. از طرفی معمولاً نوجوان‌ها کمی از خانواده خود کنار می‌کشند و در خانه معمولاً دوست دارند تنها باشند. دلیل این رفتارها یک چیز است، **کشف خود**. بله نوجوان‌ها با این کارشان در حقیقت خودشان را کشف می‌کنند، اما چون تازه پا روی پل نوجوانی گذاشته‌اند، گاهی مقررات راه رفتن روی این پل را نمی‌دانند. من در این‌جا فقط به یک مشکل اشاره می‌کنم و آن مشکل ارتباط با دیگران است. هر ارتباطی قواعد و قوانین خود را دارد. ناآشنایی با قوانین ارتباط معمولاً آن‌ها را دچار مشکل می‌کند. بعضی نوجوان‌ها با خانواده خود و نیز دوستان خود درگیری دارند و گاهی این درگیری‌ها به دعوا می‌کشند. در شماره گذشته گفتیم که با دیگران نمی‌توانیم کشتی بگیریم و باید درگیری با دیگران را به صحنه شطرنج بیاوریم. جایی که با فکر کردن و رعایت اصول در مسابقه‌ای شرکت می‌کنیم که برنده و بازنده ندارد. در هر دعوایی که با مشاجره انجام شود دو طرف بازنده هستند و ما می‌خواهیم مشکلات ارتباطی را با فکر و اندیشه حل کنیم تا دو طرف احساس برنده شدن داشته باشند. اصولاً باید یاد بگیریم که چه‌طور مشکلات مان با دیگران را به دعوا نکشانیم. این کار اصولی دارد.

قاعده‌های بازی زندگی

۱ هر کس با دیگری فرق دارد

این فرق‌ها در زمینه‌های مختلف است. یکی زیباست، یکی کمتر زیباست، یکی فکر می‌کند زیباست، یکی دیگر فکر می‌کند او از دیگران زیباتر است. یکی باهوش است، یکی کمتر باهوش است یکی هم هوش معمولی دارد. یکی فکر می‌کند با هوش است. یکی هم فکر می‌کند او از همه بهتر می‌فهمد، یکی هم فکر می‌کند دیگران از او بهتر می‌فهمند. یکی صبور است و دیگری زود از کوره در می‌رود. باید این تفاوت‌ها را بشناسیم. وقتی طرف مقابلمان را شناختیم، می‌توانیم بر اساس روحیه‌ او ارتباطمان با او را برنامه‌ریزی کنیم.

۲ گاهی لازم نیست بازی کنیم

با بعضی‌ها نمی‌شود بازی کرد. بهترین بازی در این‌جا بازی نکردن است. می‌توانیم با کسی دوست باشیم اما ارتباطمان با او را به جایی نکشانیم که همیشه با او درگیر باشیم. اگر دوستی داری که نمی‌توانی با او به یک نقطه اشتراک برسی، پس ارتباطت با او را به حداقل برسان.

۳ برای مات نشدن و مات نکردن برنامه‌ریزی کنیم

همیشه باید سعی کنیم مات نشویم و زرنگ کسی است که سعی می‌کند کسی هم مات نشود.

۴ گاهی باید حس بردن را به طرف مقابل بدهیم

ممکن است در یک مسئله بین تو و دوستت حق با تو باشد و تو با توجه به قوانین ارتباط، به او اثبات کردی که حق با توست. اما هرگز نباید این موضوع را به رخ او بکشی. باید به او این حس را بدهی که شخصیت او برایت مهم است. به او بفهمانی که دوستش داری و از او تشکر کنی که با تو طوری رفتار کرد که می‌توانی به دوست بودن با او افتخار کنی.

۵ من مهمتر از دیگران هستم

این را باید بدانی که مهمترین فرد در زندگی تو - از جهتی خودت هستی. اگر کسی بخواهد به شخصیت و هویت تو لطمه بزند، می‌توانی به راحتی از او دور شوی. این کار را باید بدون این‌که او متوجه شود، انجام بدهی.

در شماره بعد، به اصول دیگر اشاره می‌کنم.

شوی و درآمد داشته باشی. می‌دانم. همه این‌ها جذاب است. اما حتماً دوست داری بدانی این آرزوها چه طور امکان‌پذیر می‌شود. برای این که جواب این سؤال‌ها را پیدا کنیم، رفتیم به مدرسه‌ای که در آن رشته‌ای به نام **طلا و جواهر** وجود دارد و دانش‌آموزان آن کمی متفاوت‌تر از چیزی که من و تو فکر می‌کنیم درس می‌خوانند.

تو هم به زیورآلات علاقه داری؟ خواص سنگ‌های مختلف برای هیجان‌انگیز است؟ همیشه عاشق مجسمه‌سازی بودی؟ یا شاید به آثار باستانی علاقه‌مند هستی و همیشه دوست داشتی می‌توانستی برای جلوگیری از تخریب آن‌ها کار مفیدی بکنی. دوست داشتی به جای این که در مدرسه تاریخ و جغرافیا بخوانی، مدرسه‌تان کارگاه داشت و آن‌جا یک عالم درس‌های عملی یاد می‌گرفتی؟ تازه بعد از تمام کردن دبیرستان مجبور نبودی برای کار پیدا کردن حتماً دانشگاه بروی و می‌توانستی سریع وارد بازار کار

وقتی یک کارگاه کلاس درس ماست

این‌جا معلم و دانش‌آموزان همگی لباس کار پوشیده‌اند و هر دانش‌آموزی پشت میز کاری - متناسب با رشته خود - است مشغول است. آن‌ها قرار است کار کردن با فلزات را یاد بگیرند؛ انگشتری که دست مادرت را زینت می‌دهد، وسایل ظریف و فلزی که با هنرمندی تراش داده شده‌اند و شاید زینت‌بخش دیوار اتاق باشند، حتی گردن‌بندهای سنگی‌ای که در ویترین طلا فروشی‌ها می‌بینی، همه و همه بخشی از چیزهایی‌اند که دانش‌آموزان در این رشته می‌آموزند.

شاید هنوز این رشته‌ها

خیلی جان‌نیفتاده باشند

و درست فرهنگ‌سازی

نشده باشد. شاید تو

هم دوست نداشته

باشی حتماً دکتر

و مهندس شوی!

شاید دوست داشته

باشی به جای

خواندن آن همه

درس تئوری، یک

کار جذاب و هنری

یاد بگیری. چیزی که

این‌جا طلا و جواهر است

خلاقیت را درگیر کند. بتوانی هنرت را به کار بگیری. این که یک کار عملی انجام بدهی و بعد از اتمامش احساس غرور کنی. انتخاب خوبی می‌تواند باشد. به خصوص که بعد از تمام کردن هنرستان می‌توانی با کمی حمایت بزرگ‌ترها یک کارگاه کوچک شخصی برای خودت دست و پا کنی و یک پا استاد کار باشی!

اگر این‌ها بخشی از رویاهای توست، پس انتخاب رشته طلا و جواهر می‌تواند برایت اولین قدم برای ورود به دنیای حرفه‌ای و جدی کار باشد! خوش آمدی!



شاید بدانی که بین رشته‌های هنرستانی، برای خیلی از رشته‌های شاخه کار و دانش کتاب درسی وجود ندارد. می‌گویند چون هنوز این رشته‌ها به اندازه کافی در کشور ما شناخته شده نیست و فرهنگ‌سازی قابل قبولی صورت نگرفته است. درست است که وضعیت دلخواهی نیست. ولی توی مدرسه چندتا از معلم‌های دلسوز برای درس‌های تخصصی این رشته‌ها جزوه‌هایی طراحی کرده‌اند که به همه بچه‌ها داده می‌شود. اگر بخواهی رشته طراحی طلا و جواهر را انتخاب کنی یکی از مهم‌ترین درس‌هایت ویژگی‌های فلزات خواهد بود. تلفیقی از فیزیک و شیمی! چرا اخم‌هایت توی هم رفت؟! یک کمی اطلاعات تئوری هم لازم است دیگر. هوم؟! بد نیست فهرستی کوچک از چند درس تخصصی این رشته را بدانی:

سال دوم دبیرستان

- ۱- طلا و جواهرسازی
- ۲- ملیله‌سازی
- ۳- فروشندگی طلا و جواهر

سال سوم دبیرستان

- ۱- مدل‌سازی فلزات قیمتی
- ۲- ریخته‌گری فلزات قیمتی
- ۳- عیارسنجی

چند درس اختیاری جالب هم بینشان دیده می‌شود؛ مثل؛ آب‌کاری بدلی‌جات (با نیکل، کروم، نقره و طلا) و طراحی با دست.

حرف آخر

از هنرستان که بیرون می‌آیم سرم پر از تصویر و صدا و حرف است. پر از زندگی. پر از لیخند. راست گفته‌اند که در هر کاری اگر علاقه باشد موفقیت ناخودآگاه به دست می‌آید! چهره حسین فریدونی (دانش‌آموز رشته طلا و جواهر - سال دوم) جلوی چشم‌هایم می‌آید که انگشتر نقره‌ای را که خودش به زیبایی و ظرافت تراش داده بود در دست داشت و با چشم‌هایی که برق می‌زد می‌گفت: «قصدم دارم کار دست خودم را به مادرم هدیه بدهم.» انگشتری که آن قدر حرفه‌ای کار شده بود که اگر با چشم‌های خود ندیده بودم باور نمی‌کردم یک دانش‌آموز آن را ساخته باشد!

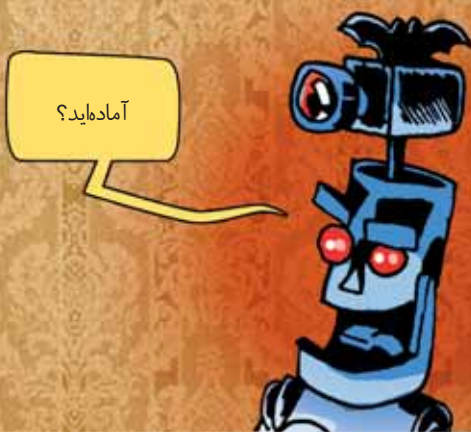


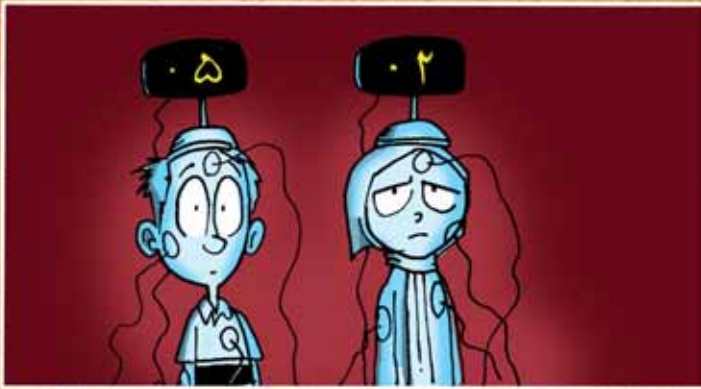
مهدی محبیبان (دانش‌آموز سال دوم) می‌گفت: «جذاب‌ترین بخش کار برایم وقتی است که کار تمام می‌شود و نتیجه آن را به خانواده و اقوام نشان می‌دهم و از این که چیزی را خودم با دست‌هایم ساخته‌ام احساس غرور می‌کنم. اما کارمان سختی‌هایی هم دارد؛ برای مثال، فلزی مثل طلا بسیار گران قیمت است و کار کردن روی چنین فلزی مهارت زیادی می‌طلبد. ما در این رشته رسیدن به چنین مهارتی را یاد می‌گیریم.» فرزاد خیرآبادی (دانش‌آموز سال دوم) به گفته خودش از بچگی دوست داشت خلبان بشود. اما حالا می‌گوید: «وقتی وارد رشته طلا و جواهر شدم کم کم خیلی علاقه‌مند شدم. تا حدی که قصد دارم برای ادامه تحصیل رشته مرتبط سنگ‌شناسی را انتخاب کنم. دوست دارم در کاری که به آن علاقه‌مندم به بالاترین درجه پیشرفت برسم.»

خودت را اندازه بگیر!

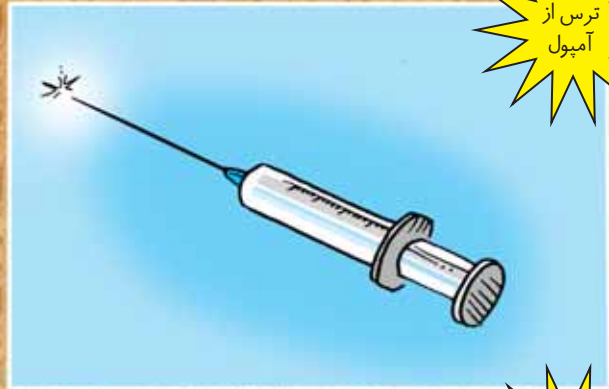
ابراهیم اصلانی
تصویرگر: سام سلماسی

بارگشت
زیبا





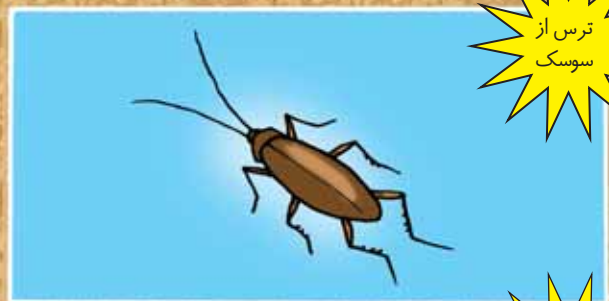
ترس از آمپول



ترس از اسکلت



ترس از سوسک



ترس از امتحان!



منظورم این است که گاهی خودتان را بسنجید. ببینید چه قدر کارهای خوب دارید و چه قدر کارهای بد؟

و البته سعی کنید کارهای خوبتان را بیشتر کنید.



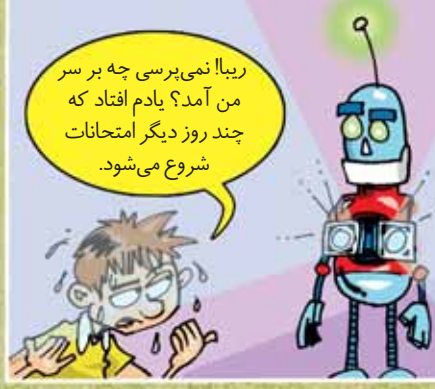
گاهی بد نیست نگاهی به کارنامه زندگی داشته باشیم

کارهای بد	دروغ گویی	فحش دادن	تنبلی	فرار از مسئولیت	وقت تلف کردن	میثاقی	غلب
شنبه							
یکشنبه					X		
دوشنبه							
سه شنبه							
چهارشنبه					X		
پنج شنبه						X	
جمعه					X		

کارهای خوب	کمک به پدر و مادر	نظم اتاق	کارهای خیر	مشارکت در وقت	انجام دادن به موقع تکالیف	خودره زدن	مطالعه آزاد
شنبه	X				X	X	
یکشنبه	X	X			X	X	X
دوشنبه	X				X	X	
سه شنبه	X				X	X	
چهارشنبه	X	X			X	X	
پنج شنبه	X				X	X	
جمعه	X				X	X	



ریبا! نمی‌پرسی چه بر سر من آمد؟ پادم افتاد که چند روز دیگر امتحانات شروع می‌شود.



امتحانات هم فرصت بسیار خوبی است تا خودتان را اندازه بگیرید و ببینید در چه وضعی هستید.

بچه‌ها! امتحانات فقط برای نمره گرفتن نیست. هدف اصلی امتحانات این است که شما بفهمید مطالب را چه قدر یاد گرفته‌اید و کجاها اشکال دارید.



چه جوری؟

قبل از امتحانات

- حداقل ده روز مانده به امتحانات مشخص کنید برای مطالعه کدام درس‌ها به وقت بیشتری نیاز دارید.
- در ایام امتحانات، مطالعه خود را زمان‌بندی کنید. ممکن است مطالعه یک درس به زمان کمتر و مطالعه درس دیگر به زمان بیشتر نیاز داشته باشد.
- اگر لازم است از کسی کتاب یا دفتر به امانت بگیرید این کار را به موقع انجام دهید تا در زمان امتحانات خود و دوستان را دچار مشکل نسازید.

پس اگر ضعف‌هایمان را بفهمیم، می‌توانیم آن‌ها را رفع کنیم.

به شرطی که جدی و دقیق باشید و واقعاً بخواهید پیشرفت کنید.

جناب ریبا! ضمن تشکر از فرمایشات متین شما، بگوئید برای امتحانات چه کارهایی باید انجام بدهیم!



جلسه امتحان

- با نام خدا و با آرامش کامل سر جلسه حاضر شوید.
- به زمان اختصاص داده شده برای امتحان توجه کنید.
- به هیچ وجه عجله نکنید. اگر مدت امتحان طولانی است هر ۲۰-۱۵ دقیقه یک بار، با یک استراحت کوتاه به خودتان آرامش بدهید و با تمرکز پاسخ سؤال‌های دیگر را بنویسید.
- سعی کنید در امتحان‌های تشریحی، پاسخ‌ها را به ترتیب شماره بنویسید.
- در محاسبات عددی دقت کنید.
- حواستان به کار خودتان باشد. می‌فهمید که!

بعد از امتحان

- بعد از پایان جلسه امتحان، درباره پاسخ‌ها و نمره با دوستانتان بحث نکنید.
- وقتی ورقه‌ها را گرفتید با حوصله به تحلیل پاسخ‌ها و به خصوص پاسخ‌های نادرست بپردازید و دلایل را بیابید.



برای این که مثل دفعه قبل کم نیاوری، باید به چند نکته توجه کنی.





English Fun

Mohamad Ali Ghorbani

Illustrator: Sam Salmassi

Jokes to Think

TEACHER :Which is faster ,hot or cold ?

PUPIL: Hot. You can always catch cold.

Teacher :Ramin ,why do you always get so dirty?

Ramin: Well, I'm a lot closer to the ground than you are.

Teacher: Why are you late?

Reza: Because of the sign.

Teacher: What sign?

Reza: The one that says, "School Ahead, Go Slow."



fox



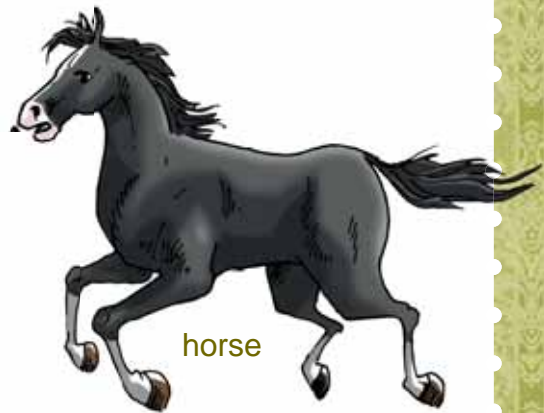
bee



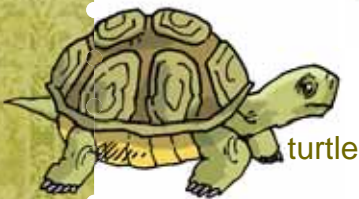
rabbit



snake



horse



turtle

Alphabet Animal word search puzzle

ALPHABET ANIMALS WORD LIST

ANTELOPE	KANGAROO	SHREW
BEAVER	LEOPARD	TIMBERWOLF
COUGAR	MOOSE	BIRD
DEER	NEWT	VOLE
ELEPHANT	OTTER	WHALE
FERRET	POLAR BEAR	FISH
GIRAFFE	QUAIL	IGUANA
CRAB	ROOSTER	ZEBRA

T	H	G	I	R	A	F	F	E	E	U	M	B	T	F
R	R	E	K	R	L	L	E	A	B	A	I	W	R	L
P	E	D	I	A	S	F	R	O	N	R	E	T	T	O
O	U	T	N	G	Y	D	R	T	L	N	I	N	T	W
L	H	E	S	U	M	R	E	A	I	I	N	H	F	R
A	O	R	E	O	S	L	T	N	A	H	P	E	L	E
R	T	A	O	C	O	W	N	D	U	H	A	R	S	B
B	A	S	C	P	H	R	H	O	Q	R	E	M	S	M
E	E	T	E	S	A	S	O	A	A	T	O	I	P	I
A	I	L	H	T	N	R	I	S	L	R	H	T	E	T
R	O	R	A	D	A	T	H	F	A	E	T	C	A	R
V	E	J	A	G	U	A	R	E	Y	V	S	R	E	M
W	B	E	N	L	G	E	S	A	N	A	B	A	U	M
B	R	A	D	R	I	B	A	L	L	E	R	B	M	U
E	K	L	E	O	P	A	R	D	Z	B	L	X	L	A

یک سبد شعر

زیر نظرِ بابک نیک‌طلب

عزای آفتاب
شد تمام کوجه‌ها
مثل شب سیاه‌پوش
پیش روی دسته‌ها
بچه‌ها، عَلم به دوش

چشمه چشمه اشک‌ها
در شهادتِ امام
موج موج دست‌ها
یا حسین (ع)، السلام

عده‌ای برهنه پا
عده‌ای کفن به تن
موج موج می‌رسند
دسته‌های سینه‌زن

رود رود می‌رود
اشک و آه تا خدا
شور محشری به پاست
در میان سینه‌ها

عطر نوحه و دعا
بوی گریه و گلاب
سوز و آه عاشقان
در عزای آفتاب

ایرج قنبری

قطره تنها

تو اولش یک قطره بودی
یک قطره تنهای تنها
از چشم‌های نازک ابر
یک شب چکیدی روی دنیا

اما دلت می‌خواست باشی
آبی‌ترین شعر خداوند
این بود که آرام خوردی
با قطره‌های ریز پیوند

گفتی چرا تا آخر عمر
یک قطره تنها بمانم
گفتی چرا دریا نباشم
باید بگویم می‌توانم...

منیره هاشمی

ای خدا

ای خدای مهربان! از غنچه‌ها
شور شیرین شکفتن را مگیر
پيله‌ها را باز کن؛ از کرم‌ها
لذت پروانه‌بودن را مگیر

جرئت پرواز بالاتر ببخش
بال‌های ناتوان و خسته را
با کلید روشنایی باز کن
قفل این دروازه‌های بسته را

حکم کن تا در دل شب‌های تار
سرزند ققنوسی از خاکستری
با سرانگشت توانایت بر آر
از دل مرداب‌ها نیلوفری

ذره‌ها را سوی خورشیدت ببر
قطره‌ها را جانب دریا بخوان
تا خودت، تا لحظه‌های آبی‌ات
ای خدا ما را بخوان، ما را بخوان
فاطمه سالاروند

ناگهان یک سیب

رفته بودم به یک باغ
عصر یک روز پاییز
داشت از هر درختی
برگ می‌ریخت یک‌ریز

راه طولانی باغ
سخت بود و سرآشوب
تا رسیدم، نشستم
زیر یک شاخه سیب

بود از سردی باد
صورت سیب‌ها سرخ
خسته بودند و تبار
رنگشان زرد یا سرخ

ناگهان سیبی افتاد
مثل یک گل شکفتم
خنده‌ای کردم و بعد
من به آن سیب گفتم:

استباهی گرفتی!
من نیوتون نبودم
در عوض من برایت
شعر خوبی سرودم
سید احمد میرزاده



باسواد: یعنی کسی که توانایی خواندن و نوشتن دارد. اما ریشه این کلمه چیست؟
سواد: یعنی «سیاهی» که مصدر عربی است. کسانی که توانایی نوشتن دارند در حقیقت کاغذ سفیدی را سیاه می‌کنند؛ یعنی توانایی سیاه کردن کاغذ را دارند. از این رو در گذشته به آنان «باسواد» می‌گفتند. این کلمه در عربی معادل ندارد و به جای آن می‌گویند: «الذی يعرف الکتابه» پس ما ایرانیان واژه بامزه‌ای را از پیوند دو واژه (با+ سواد) ساخته‌ایم و دریافت نویسی به آن بخشیده‌ایم.

املاء نیز به معنی پُر کردن و هم‌خانواده مملو است؛ زیرا در گذشته‌ای نه چندان دور که کاغذ گران و کمیاب بود، موقع نوشتن همه جای آن را پُر می‌کردند و جای خالی بر جای نمی‌ماند. پس به‌راستی که باسواد، باسواد بوده؛ چون همه کاغذ را سیاه و پُر می‌کرده است.

مُزخَرَف: یعنی آراسته به زر. ولی ما این واژه را به معنای بیهوده، جَفَنگ و چرت و پرت به کار می‌بریم.

گاهی چیزی را با ضد آن توصیف می‌کنیم. به آدم قد کوتاه از روی ریشخند گفته می‌شود: «چه قَد بلندی!» به چاق می‌گوییم: «چه قدر لاغر است!» واژه مزخرف نیز چنین حالتی برای پیش آمده است.

ریشه واژه مزخرف «مُزخَرَف» است، کلمه‌ای عربی و به معنی «زیور و زینت». مزخرف اسم مفعول است. شاید ریشه‌اش به دوره شاهان ایران قدیم؛ هم‌چون شاهان قاجار برگردد که از روی چاپلوسی، برخی افراد در تأیید سخن دولت‌مردان می‌گفتند: «مزخرف است.»؛ یعنی «سخن شما آراسته به زر است.» بعدها با فروپاشی پادشاهی قاجار، مردم این سخن را از روی ریشخند به کار بردند.

عادل اشکیوس

بهبه چه مزخرفی!

تصویر گر: مهر ترضی شادنازی

قهرمان عربی شده (مُعَرَّب) واژه «کهرمان» است. کهرمان یا قهرمان پیوندی از «کهر» یا «کار» + «مَن» یا «مان» است. شاید «مَن» همان «مَنش» باشد و شاید نیز به معنی «آدمی» باشد.
پس قهرمان یا همان کهرمان به معنی «مرد کار»؛ یعنی مرد آدمی است. انسانی که کارکن و کارآمد است. کار او بی‌مانند است. نویسنده برهان قاطع آن را به معنی کارفرما می‌داند.
اما برخی نیز قهرمان را از ریشه «کهرَم + انِ نسبت» به معنی پهلوان می‌دانند.
در عربی قهرمان را «بَطَل» می‌نامند. «بَطَل دَم العَدُو» یعنی، «خون دشمن را باطل ساخت.»
در انگلیسی برای قهرمانی واژه هرو (hero) به کار می‌رود. این واژه یادآور فریادی است که ناخودآگاه آدمی از درون برمی‌آورد. پس شاید هرو همان صدایی باشد که برای آفرین گویی بر زبان می‌آید. واژه «هورا» نیز همین گونه است.



یک فکر روشن

ساخت شمع و جاشمعی‌های زیبا

سپیده فتیحی

عکس: علی خوش جام

جاشمعی



شمع

وسایل لازم

- مقوا، طلق‌های رنگی، چسب مایع، مداد، خط کش، کاغذ سفید، قیچی.
- یک مقوای مستطیل شکل را به اندازه دلخواه (مثلاً A4 یا نصف آن) بردارید.
- نیم سانت از یک طرف را علامت گذاری کرده و مطابق شکل زیر، بقیه را به ۳ یا ۴ قسمت مساوی قسمت کنید و خط بکشید.
- روی خط‌ها را با چاقو طوری خط بیندازید که مقوا آسان تا شود.
- از روی این خطوط مقوا را تا بزنید.
- با مداد هر طرحی که دوست دارید روی مقوا بکشید.
- دقت کنید این طرح‌ها خیلی کم‌رنگ باشند و روی خطوط «تا» کشیده نشوند. می‌توانید از اشکال هندسی هم استفاده کنید.
- طرح‌ها را با تیغ کاتر برش بزنید.
- طلق‌های رنگی را به اندازه این شکل برش دهید و با چسب مایع به پشت کار بچسبانید.
- می‌توانید با گذاشتن طلق‌های رنگارنگ روی هم رنگ‌های جدیدی ایجاد کنید.
- دو لبه مستطیل را با چسب مایع به هم بچسبانید.
- طوری که لبه نیم سانتی زیر لبه دیگر مستطیل قرار بگیرد.
- شمع روشن را در وسط جاشمعی قرار دهید و از دیدن نورهای رنگی لذت ببرید.

⚠ احتیاط ⚠

- فاصله جاشمعی با شمع باید به اندازه‌ای باشد که حرارت شمع موجب آتش‌سوزی نشود.

وسایل لازم

- ظرف شیشه‌ای، آب، روغن مایع، صفحه آلومینیومی، نخ پنبه‌ای یا فیتله وسط شمع، قیچی و اگر دوست دارید شمع شما رنگی باشد، جوهر رنگی.
- در ظرف شیشه‌ای استوانه‌ای مقداری آب بریزید.
- روی آن را حدود یک یا دو قاشق غذاخوری روغن مایع بریزید، به طوری که روغن روی سطح آب را بپوشاند.
- صفحه آلومینیومی را به اندازه سطح ظرفی که در آن آب و روغن ریخته‌اید ببرید و در وسط آن یک سوراخ ریز ایجاد کنید.
- فیتله یا نخ پنبه‌ای را که به روغن آغشته کرده‌اید از این سوراخ رد کنید و پشت آن رازیر ورقه آلومینیومی گره بزنید.
- حالا فیتله را به آرامی روی ظرف آب و روغن قرار دهید، طوری که آلومینیوم در روغن غرق نشود.
- حالا شمع را روشن کنید!

۱۴

پروان
آذر ۱۳۹۰



۳



۲



۱

نقشه جغرافیا

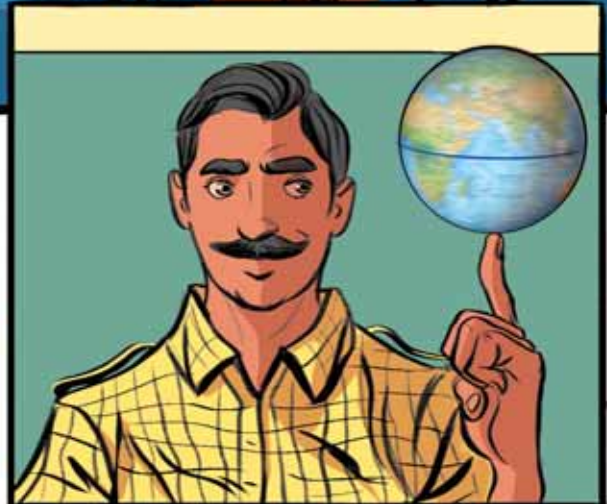


سید امیر سادات موسوی

تصویرگر: میثم برزا

بچه‌ها، شما این جا طول و عرض
جغرافیایی رو می بینید.

توی این نقشه می توانید طول
و عرض جغرافیایی هر نقطه‌ای
بر روی زمین رو ببینید...



دارم به این فکر می کنم که
چرا نقشه‌های جغرافیایی
را بر اساس طول و عرض
جغرافیایی رسم می کنند؟

خُب، بهتر است این سؤال را
از کسی بپرسیم که اولین بار،
این کار را انجام داد

داری به چی فکر می کنی؟



محمد بن نجیب بکران در ابتدای قرن هفتم
نقشه‌ای تهیه کرد که در آن نقاط مختلف زمین
بر اساس طول و عرض جغرافیایی‌شان مشخص
شده‌اند.

جغرافی‌دان‌های قبل از من نقشه زمین را به
صورت یک نیم‌دایره می‌کشیدند. ولی من فکر
می‌کنم نقشه‌ام به واقعیت نزدیک‌تر است. در
این نقشه هر شهری با توجه به طول و عرض
جغرافیایی‌اش مشخص شده‌است.

چه قدر قیافه‌اش شبیه معلم ماست!

در این نقشه، عوارض طبیعی مختلف با رنگ‌های
مختلف مشخص شده‌اند. ضمناً یکی از فواید این
نقشه پیدا کردن جهت قبله در هر شهر است





من بعد از رسم آن نقشه، این کتاب را هم به عنوان کتابچه راهنما نوشتم و نامش را جهان نامه گذاشتم.

بشّت در کیه؟

تق تق تق



سلام!

بسیاری از دانشمندان پیش از بکران، طول و عرض جغرافیایی شهرهای مختلف را در کتابهایشان ثبت کرده بودند.

مبدأ طول جغرافیایی در آن زمان کجا بود؟

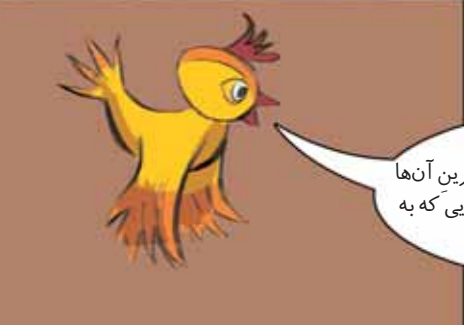


گرینویچ؟



مثلاً گوشیار گیلانی در کتاب معروف خود زیج جامع، طول و عرض جغرافیایی حدود ۹۰ شهر را نوشته است.

مبدأهای مختلفی وجود داشت که مشهورترین آنها غربی ترین قسمت قاره آفریقا بود، یعنی جایی که به آن جزایر خالدات می گویند.



به نام شرا

سلام ابوالوفا جان
امیدوارم حالت خوب باشد. همان طور که می‌دانی در
سال ۳۸۷ ق ماه گرفتگی فیلی قشنگ رخ می‌دهد. من
در خوارزم این ماه گرفتگی را رصد می‌کنم. تو هم در بغداد
آن را رصد کن و بعد اطلاعات مربوط به رصد را برایم
بفرست تا آن را تحلیل کنیم.
همهٔ بچه‌های خوارزم سلام می‌رسانند.

قربانت، ابوریحان



اینجا دورهٔ ابوریحان بیرونی است.
الان ابوریحان دارد به ابوالوفا بوزجانی
نامه می‌نویسد تا یک ماه گرفتگی را
هم زمان رصد کنند.

آقای معلم، ما الان خوارزم هستیم و داریم ماه
گرفتگی را نگاه می‌کنیم. چه قدر قشنگه!



بغداد

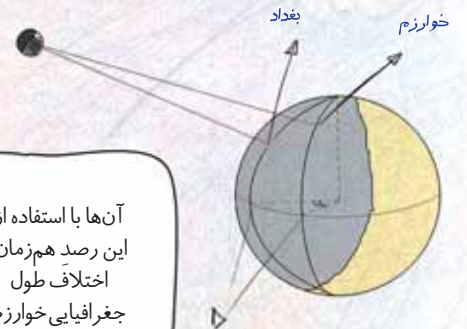


خوارزم

ما هم الان بغدادیم. بله این
ماه گرفتگی خیلی قشنگه!



آن‌ها با استفاده از
این رصد هم‌زمان،
اختلاف طول
جغرافیایی خوارزم
و بغداد را به‌دست
آوردند.





مژگان بایامرندی

ظرف فیروزه‌ای عزیز

تصویرگر: احمد حریمی

۱۸
نوجوان آذر ۱۳۹۰

یادگاری فیروزه‌نشان عزیز ترک برداشته است. هیچ کس نمی‌داند کی و کجا این اتفاق افتاد. همه به هم نگاه می‌کنیم. مهدی می‌گوید: «همه‌اش تقصیر شاداب است. خودم چند بار صدای چنگال او را شنیدم که ته ظرف خورد.» می‌گویم: «از کی تا به حال چنگال، حریف ظرف به این بزرگی است؟»

وحید می‌گوید: «حرف سر چنگال نیست. سر ظرافت این ظرف است.»

الناز می‌گوید: «نه که شما تویش چیزی نخوردید. همه به توافق رسیدیم که تو این ظرف هندوانه بخوریم.»

مهناز می‌گوید: «بابای من که اگر بفهمد تکه بزرگمان گوشمان است.»

می‌گویم: «فکر نکنم هیچ کدام از دو تا عموها به سخت‌گیری بابای من باشد. شما دو نفر و مهدی شانس آوردید از این سه

تا برادر، بابای من بابایتان نشد.» وحید می‌گوید: «همه را بی‌خیال. جواب مامانم را چه بدهم؟» همه به او نگاه می‌کنیم. راست می‌گوید. ظرف عزیز مال عمه است. باید برای او کاری بکنیم.

عزیز گفت: «شیرینی تمام خواستگاری‌ها و جشن‌های فامیل را تو این ظرف گذاشته‌ایم سر میز. مراقب باشید سالم بماند که خیلی خیلی قیمتی است.»

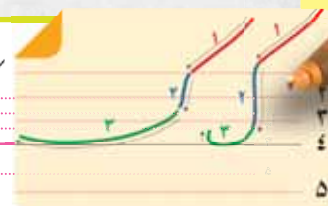
به ظرف فیروزه‌ای نگاه می‌کنم. نگین‌های فیروزه‌ایش درست هم‌رنگ آسمان بعد از باران است.

مامان هر صبح زود مرا می‌گذاشت خانه عزیز و می‌رفت اداره. زودتر از من الناز و مهناز می‌رسیدند که عمو آن‌ها را می‌آورد. وحید هم بیدار می‌شد. آخر از همه مهدی می‌رسید که زن عمو او را می‌آورد. همه صبحانه می‌خوردیم. بعد از صبحانه هم



خوش‌نویسی با خودکار برای آن‌هایی که می‌خواهند با خرچنگ و قورباغه خداحافظی کنند. ادامه شماره قبل

کرکر



سر مشق‌ها

خوابمان می گرفت. با بوی غذای عزیز بیدار می شدیم. اولش کمی گیج بودیم. یا آفتاب خانه را پر کرده بود یا برف و باران و آسمان پر ابر را از پنجره‌های قدی تماشا می کردیم. بازی شروع می شد. در همه بازی‌ها هم ظرف با نگین‌هایش نقش داشت. خاله بازی که می کردیم تو ظرف خیالی پذیرایی می کردیم. تو گرگم به هوا حواسمان بود به بوفه نزدیک نشویم. حق توپ‌بازی کردن نداشتیم.

همه دلمان می خواست فقط یک بار هم که شده تو ظرف، میوه بخوریم. یا کسی میوه توی ظرف را به ما تعارف کند.

مهدی می گوید: «اصلاً این پیشنهاد کی بود؟»

الناز می گوید: «خودت!»

مهناز می گوید: «یواش حرف بز. مگر قرار است همه بفهمند که ظرف ترک برداشته است؟»

می گویم: «آخرش چی؟»

وحید می گوید: «یعنی شما بروید و بیفتد گردن من؟! نامردی شاخ و دم ندارد که ...»

الناز می گوید: «آخر چه جوری بگویم.»

مهدی می گوید: «یک دروغ بسازیم. این که کاری ندارد.»

به او نگاه می کنم. عزیز همیشه می گفت: «دروغ گودشمن خداست.»

تلفن که زنگ می زد. بابا می گفت: «ببین کیه؟ هر کی بود اسمش را بلند بگو تا من اشاره کنم که خانه هستم یا نیستم.»

عزیز می گفت: «چرا دروغ؟»

بابا می گفت: «این دروغ کوچک است. عیب ندارد.»

عزیز اخم می کرد. می گفت: «دروغ کوچک و بزرگ ندارد.»

بابا می گفت: «این همه دروغ می گویند. به هیچ جای دنیا بر نمی خورد. من گرفتارم. نمی خواهم گرفتاری ام چند برابر شود.»

عزیز می گفت: «تو از خدا کمک خواستی و او کمکت نکرد؟ به او توکل کردی تا دروغ نگویی؟»

بابا سرش را پایین می انداخت.

عزیز می گفت: «از بین نوه‌هایم دخترت خیلی شبیه من است. قول بده به او یاد ندهی که دروغ بگوید. بگذار یاد بگیرد تا وقت گرفتاری به خدا توکل کند.»

بابا می خندید و می گفت: «دختر من مال شما. همه دوست دارند دخترهایشان شبیه شما باشند. اما چه کنم که من گرفتارم.»

عزیز نگاهم می کرد. چند بار از من قول گرفت که اصلاً دروغ نگویم. این جور موقع‌ها بگویم یا خدا کمکم کن دروغ نگویم.

وحید می گوید: «نمی دانم این پیشنهاد چه کسی بود؟ چرا همه ما به حرف او گوش دادیم؟»

صبح بود که همگی آمدیم خانه عمه مهمانی. مامان‌ها غذا پختند. باباها حرف زدند و چای خوردند. الناز و مهناز سالاد

درست کردند. وحید و مهدی شطرنج بازی کردند. من هم ماست و خیار درست کردم.

سفره را پهن کردیم. بعد از ناهار بود که همه، جز ما خوابیدند. من هم یادم نمی آید که پیشنهاد چه کسی بود تا تو این ظرف نگین دار فیروزه‌ای هندوانه بخوریم. فقط می دانم که همه دلشان می خواست. همه هم فکر می کردند می خوریم و ظرف را می شویم و می گذاریم سر جایش. آب هم از آب تکان نمی خورد.

من هندوانه قاچ کردم. الناز و مهناز ظرف را آوردند. وحید و مهدی هم چنگال‌ها را آوردند. همگی خوردیم و هی به نگین‌های فیروزه‌ای نگاه کردیم. آخرین تکه‌ها را که برداشتیم ترک را دیدیم. خشکمان زد. مزه شیرین هندوانه توی دهانم تلخ شده بود.

عمه از خواب بیدار شده است. جای دم می کند. می گوید: «یکی از دخترها چای بریزد.»

همه حتی وحید و مهدی به طرف کتری هجوم می برند. عمه تعجب می کند. بر می گردد نگاهمان می کند.

عمو می گوید: «بچه‌ها یکی میوه بیاورد.»

همه سر بردن ظرف میوه دعوا می کنند. عمه می گوید: «چه خبر شده است؟ راستش را بگویند.»

همه به هم نگاه می کنیم. تو دلم می گویم: «خدایا کمک کن!»

با عمه تنها بودیم. به کمکش خانه را تمیز می کردم. گفتم: «عمه من ظرف عزیز را بشویم؟»

گفت: «نه، مگر بچه بازی است؟»

وحید می گوید: «چیزی نشده است. تصمیم گرفته‌ایم بچه‌های خوبی باشیم.»

یکی از عموها به مهدی نگاه می کند و می گوید: «باور نمی کنم.»

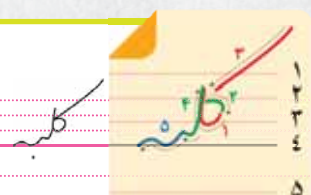
الناز و مهناز با هم می گویند: «بیا و خوبی کن!»

بابا نگاهم می کند. سرم را پایین می اندازم. تو دلم باز هم می گویم: «خدایا ...»

سر بالا می کنم. می گویم: «عمه ما تو ظرف عزیز هندوانه خوردیم. ظرف ترک دارد. فکر کنم من با چنگال آن را شکستم ...»

یک لحظه همه خشکشان می زند. بابا همان‌طور که نشسته است کمی هم جلو می آید. من که ایستاده‌ام دو قدم عقب می روم.

عمه بلند می شود. می آید طرفم. نگاهی به بقیه می اندازد. همه سرها پایین است. می گوید: «تو واقعاً شبیه عزیز هستی. خوشم آمد از شهادتت.» بعد ادامه می دهد: «نگران نباش. ظرف عزیز مدت‌هاست که ترک دارد.» نفس راحتی می کشم. توی دلم می گویم: «ای خدا ...»





چه شکلی؟

تاثیر الگوها در زندگی انسان

حسین امینی پویا

معرفی فرموده است:

«مسلمانی برای شما در زندگی، رسول خدا الگوی نیکو و مناسبی است.» [حزاب: ۲۱]

ببینید امام علی (ع) این آیه را چه خوب تفسیر کرده است: «... به پیامبر نیکو نهاد و پاک سرشت خود - که درود خدا بر او و آتش باد - اقتدا کن که او بهترین مقتداست. ... بدان که محبوبترین بندگان نزد خدا کسی است که از پیامبر خدا پیروی کند و از پی او رود. ... رسول خدا خوردنش اندک و به قدر ضرورت بود به این دنیا حتی به گوشه چشمی هم ننگریست، پهلوهایش از همه مردم لاغرتر بود و شکمش از همه خالی تر... می دانست که خدای سبحان چه چیز را دشمن می دارد تا او نیز آن را دشمن دارد یا چه چیز را حقیر می شمرد تا او نیز حقیرش شمارد و چه چیز را خرد و بی مقدار می داند تا او نیز بی مقدار داند... اگر چیزی را که خدا و رسولش دشمن داشته اند دوست انگاریم یا چیزی را که خدا و پیامبر (ص) آن را حقیر شمرده اند، بزرگ پنداریم برای سرکشی از فرمان خدا و مخالفت با او همین ما را بس... چه قدر خدا را بر ما منت است که نعمت وجود محمد - درود خدا بر او و بر آتش باد - را به ما عطا نموده. پیشرویی که از پی او می رویم و پیشوایی که پای بر جای پای او می نهیم.» (نهج البلاغه، ج ۱۵۹، ترجمه عبدالمحمد آیتی)

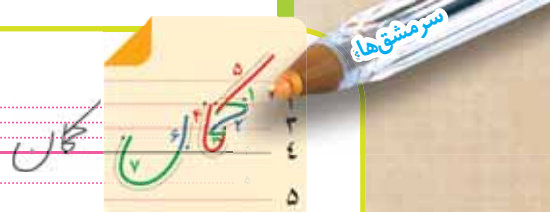
چه خوب است با کتاب هایی که اخلاق و منش بزرگ و سیره پاک پیامبر (ص) را معرفی کرده اند، انس بگیریم و با اخلاق خدایی او آشنا شویم و در حد توان بکوشیم چون او و در پی او قدم برداریم.

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» [حزاب: ۲۱]

اگر از بدخطی رنج ببرید و بخواهید خطی خوش داشته باشید، چه می کنید؟ غیر از این است که سراغ استاد خوش نویسی می روید و از او می آموزید یعنی از او سرمشق می گیرید و سعی می کنید چون او بنویسید و این کار را مدت ها ادامه می دهید تا با تمرین به تدریج خوش خط شوید. شاید هم دفتر خطی می خرید و طبق سرمشق های زیبای سر صفحه ها تا پایین صفحه می نویسید و تمرین می کنید. یا نه کتاب آموزش خطی را تهیه می کنید و با دقت شدن به خط استادان این هنر، سعی می کنید با تمرین، مثل آن ها بنویسید. می بینید که در همه این موارد با الگوگیری سرو کار دارید.

حال اگر بخواهید خیاط خوبی بشوید، چه می کنید؟ در آموزشگاه خیاطی اسم می نویسید تا تحت تعلیم استادی، آموزش ببینید و بعد از آموختن مقدمات، سعی می کنید چون او خیاطی کنید. یعنی پارچه ها را طبق الگوی مناسبی که او در اختیارتان می گذارد برش می دهید و به همین ترتیب با تمرین در این کار در خیاطی خبره می شوید یا... این مثال ها نمونه های اندکی از الگوپذیری ما انسان هاست. ما بسیاری از کارهایمان را با این شیوه آموخته ایم؛ یعنی با پیروی و الگوگیری از دیگران. الگو برداری در رفتار به نوعی یادگیری گفته می شود که در آن انسان در نتیجه مشاهده رفتار الگوی خویش، رفتارش را تغییر می دهد.

البته الگو می تواند خوب باشد یا بد و این جاست که باید به انتخاب دست بزنی. حال برای زندگی مؤمنانه و اخلاقی از کدام الگو باید پیروی کنیم؟ خدا در این آیه الگوی مناسب را



لحظه آخر

محمود پوروهاب

تصویرگر: وحید خاتمی



۲۱

نوجوان
۱۳۹۰

روز عاشورا بود. یاران امام، علیه‌السلام، یکی‌یکی به میدان می‌رفتند و شهید می‌شدند. «جَوْن» غلام آزاد شده ابوذر غفاری، دیگر طاقت نداشت. هردم بی‌تابی می‌کرد تا به میدان برود. او جلو رفت. لبان تشنه و ترک خورده‌اش جنبید:

«مولای من، ای فرزند پیامبر! به من اجازه بده تا به میدان بروم. امام حسین، علیه‌السلام، با صدای غمگین جواب داد: «تو به خاطر آسایش و پرستاری ما، همراهمان بودی. اکنون آزادی، هر جا می‌خواهی برو.»

جَوْن چشم‌هایش پر از اشک شد و پیش پای امام بر خاک گرم زانو زد:

«ای فرزند زهرا، من در آسایش کنار شما بودم، آیا انصاف است که در سختی و بلا شما را تنها بگذارم. نه نه، هرگز. آیا می‌خواهی به بهشت بروم؟ به خدا سوگند از شما جدا نخواهم شد تا خون من با خون شما در آمیزد.»

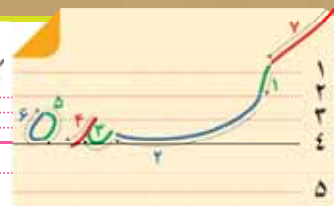
امام او را از زمین بلند کرد. لحظه‌ای چشم‌های بارانی‌اش را به او دوخت. چشم‌هایی که به جَوْن می‌گفت: «تو چه قدر با

انصافی. کاش ذره‌ای از وفای تو را دیگران داشتند. کسانی که وقتی خطر را دیدند، در سیاهی شب گریختند و مرا تنها گذاشتند. کاش اندکی انصاف تو را این مردم داشتند. این مردم در حالی به جنگ من آمده‌اند که می‌دانند من فرزند رسول خدا و زهرایم.»

امام پیشانی جَوْن را بوسید و به او اجازه داد. جَوْن پیراهنش را در آورد و در حالی که شمشیرش را در هوا می‌چرخاند، به میدان رفت. او شجاعانه تا آخرین نفس جنگید و عاقبت شهید شد.

امام حسین بر بالین جَوْن رفت. سرش را بر زانوی خود گذاشت و با صدای گرفته و صورتی اشک‌آلود او را دعا کرد.

کتابخانه



نقش‌ها: ۱. مسافر ۲. مسافر خانه‌دار ۳. فروشنده ۴. قاضی

صحنه اول: درنمایی از بازار قدیمی، مسافر خانه‌دار در حال خرید است که مسافر وارد می‌شود.
 مسافر خانه‌دار: پارچه خوب می‌خواهم.
 فروشنده: هر چی بخواهی، دارم
 مسافر خانه‌دار: پرده‌های مسافر خونه کهنه شده. می‌خواهم پرده‌ها رو عوض کنم. مسافرها دوست دارن تو اتاقی بخوابن که پرده‌هاش سالم باشه، نه پاره پوره.
 فروشنده: بیا! پارچه‌ها این جاست، خودت انتخاب کن.
 [مسافر خانه‌دار در حال انتخاب پارچه‌ها، کنار می‌رود. مسافر وارد می‌شود.]

مسافر: سلام!

فروشنده: سلام برادر. به نظر غریب می‌آیی؟

مسافر: همین طوره. غریبم و مسافر. از این شهر می‌گذرم.

فروشنده: چیزی می‌خوای؟

مسافر: سوغاتی. می‌خوام برای خانواده سوغاتی ببرم.

فروشنده: قالیچه می‌خوای یا پارچه. این روسری‌ها هم بد نیست.

مسافر: این قالیچه قیمتش چنده؟
 فروشنده: مناسبه. ده سکه.

مسافر: مناسبه. اما ...

فروشنده: اما چی؟

مسافر: همه پولم همراهم نیست. گذاشتم توی خورجین اسبم که کنار دروازه شهره.

[مسافر خانه‌دار بر می‌گردد و متوجه آن دو می‌شود.]

فروشنده: ده سکه رو کی می‌تونی بدی؟

مسافر: قبل از غروب. حالا یه سکه بیشتر ندارم.

فروشنده: باشه، قالیچه رو ببر و نه تا سکه بقیه را غروب بیار.

مسافر: ممنونم. اما ...

فروشنده: چیه؟ مشکلی هست؟

مسافر: نه! من گرسنه‌ام. نون و عسل و خرما هم می‌خوام.

فروشنده: بیا که بهترین عسل و خرما رو دارم.

مسافر: اما پول ...

فروشنده: متوجه شدم. پول این‌ها رو هم با بقیه پول قالیچه بیار.

مسافر: لطف می‌کنی.



مسافر: من که یادم نمی‌آد. درباره چی حرف می‌زنی؟
 مسافر خانه‌دار: یعنی پول فروشنده رو نمی‌خوای بدی؟
 مسافر: درست فهمیدی. خب من می‌خوام بخوابم. شب به خیر!

مسافر خانه‌دار: عجب آدمی هستی.
 مسافر: تو هم همین طور باش. مزه‌ای می‌ده که نگو. صبح زود هم از این شهر می‌رم.
 مسافر خانه‌دار: [فکری می‌کند] از من گذشته. عوضش هر شب دعا می‌کنم خدا صد سکه به من بده تا بتونم این جارو رونق بدم.
 مسافر: صد تا سکه؟ (به شوخی) حالا اگه ۹۹ تا بگیری نمی‌شه؟
 مسافر خانه‌دار: ۹۹ تا؟ هرگز! حرف همونه که گفتم. یه دونه کمتر باشه نمی‌گیرم.
 مسافر: مثلاً اگه ده تا باشه چی؟
 مسافر خانه‌دار: می‌گم ۹۹ تا رو قبول نمی‌کنم تو می‌گی ده تا؟ اصلاً دست نمی‌زنم.
 مسافر: بابا تو از من طمع کارتری شب به خیر! [جایی را برای خواب انتخاب می‌کند ولی بیدار است. مسافر خانه‌دار به

فروشنده: می‌خوام خاطره خوبی از این شهر داشته باشی.
 مسافر: حتما همین طوره. شما مسافر خونه خوب سراغ نداری؟
 فروشنده: بفرما! [به مسافر خانه‌دار اشاره می‌کند] این شما و اینم بهترین مسافر خونه‌دار این شهر.
 مسافر خانه‌دار: سلام. بیا! مسافر خونه من نزدیکه و البته ارزون.
 مسافر: لطفت رو کامل کردی.
 فروشنده: یادت نره ... تا غروب!
 مسافر: تا غروب! [به مسافر خانه‌دار] بریم!

صحنه دوم: در مسافر خانه

مسافر خانه‌دار: این مسافر خونه کوچیکه و قدیمی. برای همین فقط شبی یک سکه کرایه می‌گیرم.
 مسافر: خب بزرگش کن. با اتاق‌های بزرگ‌تر و مجهز‌تر.
 مسافر خانه‌دار: دلم می‌خواد، ولی پول می‌خواد که ندارم.
 مسافر: قرض کن.
 مسافر خانه‌دار: هر قرضی، پس دادن داره.
 مسافر: کی گفته؟ مثلاً این قالیچه رو ببین. اونو با یه سکه خریدم.
 مسافر خانه‌دار: ولی گفتم بقیه شو می‌دی. همین طور پول عسل و خرمایی که خوردی.



گوشه‌ای می‌رود.]

مسافر خانه‌دار: خدایا! دوباره به سراغت اومدم. بله... برای همون صد تا سکه.

(در همان حال که مسافر خانه‌دار در حال دعاست، چیزی به فکر مسافر می‌رسد.)

مسافر: [با خود] بهتره کمی سربه سرش بگذارم.

مسافر خانه‌دار: خدایا صد سکه. فقط صد سکه کافیه که زندگی من زیرو رو بشه.

[مسافر از جیبش یک سکه در می‌آورد و جلوی مسافر خانه‌دار پرت می‌کند.]

یه سکه؟ خدا رو شکر! ممنونتم! [مسافر یک سکه دیگر را می‌اندازد.] باورم نمی‌شه! [به اطراف و به مسافر که خود را به خواب زده نگاه می‌کند و به سرعت سکه را بر می‌دارد.]

دو تا. دو تا سکه! خدایا فقط ۹۸ تا سکه مونده. نمی‌دونم چه جوری تشکر کنم. [مسافر تعدادی دیگر سکه می‌اندازد و مسافر خانه‌دار آن‌ها را با حرص جمع می‌کند.] چه عالی! ...

ببینم ... اما اینا که همش ده سکه است ... قرار ما صد تا سکه بود. [فکری می‌کند.] ولی باشه ... نود تای بقیه‌اش بمونه برای فردا شب. [کیسه‌ای می‌آورد تا سکه‌ها را داخل آن بریزد.]

مسافر: [در حالی که می‌خندد] ای‌شالله نود تای بقیه بمونه برای فردا شب.

مسافر خانه‌دار: تو دیدی؟

مسافر: بله که دیدم.

مسافر خانه‌دار: دیدی که دعای مستجاب شد؟

مسافر: چی میگي؟ اون سکه‌ها مال منه.

مسافر خانه‌دار: مال توئه. طمع کار! من هر شب دعا می‌کنم و اون وقت تو از راه نرسیده می‌خوای شریک بشی؟

مسافر: اون سکه‌ها رو من انداختم طرفت! کی دیده که خدا از آسمون برای کسی سکه بندازه؟ اونم بدون زحمت.

مسافر خانه‌دار: تو به فروشنده کلک زدی. حالا می‌خوای سکه‌های منو از چنگم در بیاری؟

مسافر: تو گفتی صد تا سکه می‌خوای و یه دونه کمتر باشه قبول نمی‌کنی. منم خواستم باهات شوخی کرده باشم.

مسافر خانه‌دار: هر چی می‌خوای بگو. به هر حال من سکه‌ها رو به تو نمی‌دم.

مسافر: حالا که این طوره بریم پیش قاضی.

مسافر خانه‌دار: من نمی‌تونم بیام. چون کفش هام پاره است. من پیش قاضی آبرو دارم.

مسافر: بیا کفش‌های منو بپوش.

مسافر خانه‌دار: فقط کفش نیست. لباسمو ببین، کهنه است.

مسافر: ای بابا.. باشه بیا کت منو بپوش.

مسافر خانه‌دار: کلاه چی؟ بدون کلاه برم پیش قاضی؟ هرگز!
مسافر: اینم کلاه. بالاخره می‌آی یا نه؟

مسافر خانه‌دار: حالا شد یه چیزی بریم!

[صدای در می‌آید.]



مسافر: مثل این که مسافر جدید داری.
صدای فروشنده: مسافر نیستم. صاحب قالیچه و عسل و خرمام. او مدم بقیه پولم رو بگیرم. خیلی وقته غروب شده.
مسافر خانه‌دار: مثل این که باید سه نفری بریم پیش قاضی.

صحنه ۳: محضر قاضی. همه در صحنه‌اند.
مسافر: ماجرا این بود جناب قاضی. این مرد [اشاره به مسافر خانه‌دار] سکه‌ها و لباس و کلاه و کفشم رو صاحب شده.

مسافر خانه‌دار: آگه به کم دیگه این جا بمونیم لابد می‌گی مسافر خونه هم مال توئه.

قاضی: [به مسافر] تو شاهدی داری که این سکه‌ها مال توئه؟ مسافر: نه!

قاضی: پس ادعا تو پس بگیر و برو.

فروشنده: تکلیف قالیچه و عسل و خرمای من چی می‌شه؟

قاضی: [به فروشنده] تو چی؟ تو شاهدی داری؟
فروشنده: چی بگم؟

مسافر خانه‌دار: من شاهد! من اون جا بودم. حق با فروشنده است.

فروشنده: خدا رو شکر. حق به حق دار می‌رسه.

قاضی: [به مسافر] هر چه زودتر بقیه پول چیزهایی رو که بردی، بده.

مسافر: ولی من آهی در بساط ندارم. هر چی داشتم ریختم جلوی این آقا. [به مسافر خانه‌دار اشاره می‌کند].

قاضی: مجازات خوردن عسل و خرمای مجانی، زندونه. بیریش.

مسافر: چه خاکی بر سرم شد. خواستم زرنگی کنم. نه تنها صاحب قالیچه و عسل نشدم، همه سکه‌هام هم از دست رفت. حالا هم زندون. [به مسافر خانه‌دار] آقا به من رحم کن. این پول تموم ذخیره من بود.

مسافر خانه‌دار: احتمالاً براش زحمت نکشیدی، و گرنه قدرشو می‌دونستی.

مسافر: آقا طمع کردم. پشیمونم ...

قاضی: یه کم دیره شاید زندون پشیمونیت رو کامل کنه.

فروشنده: ضرر منو کی می‌ده؟

مسافر خانه‌دار: من! [همه متعجب می‌شوند].

فروشنده: چی گفتی؟! تو؟! تو که خودت از این مرد شکایت داری؟

مسافر خانه‌دار: آقای قاضی! من شهادت می‌دم که این سکه‌ها و کت و کلاه و کفش مال این مرد مسافره. من چون رفتارش رو تو بازار دیدم، خواستم بهش درسی داده باشم تا بدونه دست بالا دست زیاده.

قاضی: چه درسی هم دادی! آگه بقیه پولت رو بگیر، حضری شکایتت رو پس بگیر؟

فروشنده: من جز پولم چیزی نمی‌خوام.

قاضی: فکر نکنم تا آخر عمرش این سفر رو فراموش کنه. مگه نه؟
مسافر: شما بودین فراموش می‌کردین؟ [همه می‌خندند].



سهم من

اگر ما می‌خواهیم تحولی در دنیا ایجاد کنیم، اول باید امیدمان به خدا باشد و بعد به هوش و استعدادمان تکیه کنیم. ما باید علاوه بر چیزهایی که معلم‌هایمان یاد می‌دهند، چیزهای دیگری نیز بیاموزیم؛ مانند این که هیچ چیز در دنیا بی‌ارزش نیست. مثلاً خاک، همین خاکی که انسان‌ها بدون آن اصلاً آفریده نشده بودند.

یا نیروی تخیل؛ همان‌طور که می‌دانید خیلی از نویسندگان با استفاده از نیروی خیال‌پردازی داستان‌هایشان نوشته‌اند. همین داستان‌ها مقدمه‌ای شد تا بعدها انسان‌ها بتوانند به رویاهایشان برسند. مثل ژول ورن که «سفر به کره ماه» را نوشت و بعدها این رویای او به حقیقت پیوست.

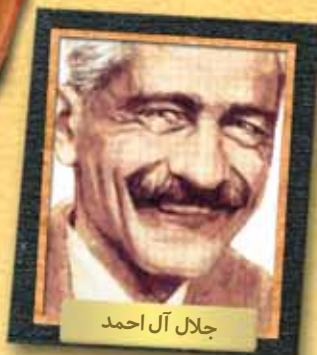
خلاصه این که فکر می‌کنم باید تخیل قوی داشته باشیم و بتوانیم با تجسم آینده قدر نعمت‌ها و منابعی را که امروز در اختیار داریم (مثل گاز، زغال‌سنگ، آب و...) بدانیم و قدرشناس انسان‌های گذشته و دانشمندان بزرگی باشیم که برای سالم نگه‌داشتن و زیباتر کردن این دنیا تلاش کرده‌اند و در راه خدمت به هم‌نوعان حتی جانشان را به خطر انداخته‌اند.

من هر وقت در جاده‌ها از تونل‌های بلند عبور می‌کنم، به یاد کسانی می‌افتم که با فداکاری و رنج بسیار قلب کوه را شکافته‌اند تا راه ما را هموار سازند. امیدوارم من هم سهمی در هموار کردن راه آیندگان داشته باشم.

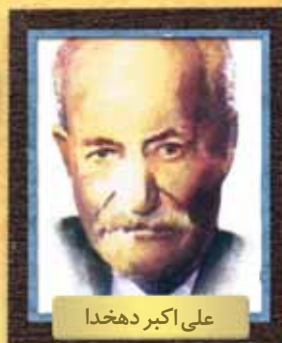
مهران جمشیدیان از تهران



استاد مرتضی مطهری



جلال آل احمد



علی اکبر دهخدا



نظامی گنجوی

سؤال و جواب از نوع دیگر!



س: چرا گورخر در مسابقه دو از خر می‌برد؟
ج: چون ورزشکاره لباس ورزشی پوشیده!

س: چگونه می‌توان فهمید که یک فیل در یخچال بوده است؟
ج: از جای پایش روی قالب کره.

س: چه طور می‌توان کاری کرد که یک ساندویچ بایستد؟
ج: با برداشتن صندلی از زیرش!

س: چرا فیل‌ها دوچرخه‌سواری نمی‌کنند؟
ج: چون انگشت شست ندارند که زنگ دوچرخه را با آن بزنند!

س: بین کک و فیل چه فرقی است؟
ج: در بدن فیل، کک پیدا می‌شود، ولی در بدن کک فیل پیدانمی‌شود!

س: میمونی را که موز در گوشش فرو کرده باشد، چه باید صدا کرد؟
ج: هرچه دوست داری، صدایش کن؛ چون چیزی نمی‌شنود!

آذین
کلاتی از
تهران



تصویرگر: معصومه شیری

نوک به نوک با طوطی‌ها

طوطی‌ها پرنده‌گانی پر سروصدا و اجتماعی هستند که معمولاً در مناطق جنگلی پست یا نواحی بلند کوهستانی زندگی می‌کنند. طوطی‌ها عموماً دست‌آموز هستند. آن‌ها پرنده‌گانی با محبت هستند که زود اهلی می‌شوند و می‌توانند سخن گفتن بیاموزند. طول بدن آن‌ها ممکن است از ۸ تا ۹۱ سانتی‌متر باشد. بیشترشان رنگی روشن و منقاری خمیده دارند. جالب است بدانید که در دنیا حدود ۳۱۵ گونه طوطی وجود دارد که نصف آن‌ها در آمریکای مرکزی و جنوبی یافت می‌شوند. بعضی از طوطی‌ها هم غیرعادی هستند؛ از جمله طوطی جغد که نمی‌تواند پرواز کند و صورتش شبیه جغد و پرهایش سبز زیتونی است.

نوع دیگری از طوطی در «زلاندنو» هست که گاه به گوسفندی حمله می‌کند و چربی اطراف کلیه او را می‌خورد. طوطی‌هایی هم که در آسیا پیدا می‌شوند، خیلی کوچکند و مثل خفاش‌ها به صورت آویخته و آویزان می‌خوابند.

بیشتر طوطی‌ها از جوانه‌ها، غنچه‌ها و میوه‌ها تغذیه می‌کنند.

منبع: دایرةالمعارف بزرگ نو، عبدالحسین سعیدیان، ج ششم

مهدی ذالنوری از نهانوند



از زمانی که چشم گشودم و اطرافیانم را شناختم و وجود آن‌ها را حس کردم، نگاه مهربانی را همیشه در کنارم احساس می‌کردم و آن هم وجود یک مادر بزرگ مهربان بود که از نوزادی همیشه کنارم بود.

ما با مادر بزرگم در یک خانه دو طبقه زندگی می‌کردیم و خیلی کنار هم خوش بودیم و از کنار هم بودن لذت می‌بردیم و رضایت کامل داشتیم. ما با هم در غم و شادی شریک بودیم و هیچ‌وقت همدیگر را تنها نمی‌گذاشتیم و من شب‌ها پیش مادر بزرگم می‌خوابیدم و با قصه‌های قشنگش خوابم می‌برد. هیچ‌یک از ما طاقت دوری یکدیگر را نداشتیم و حتی من برای مدتی که مادر بزرگم به مکه رفته بود، طاقت دوری‌اش را نداشتیم و برای آمدنش روزشماری می‌کردم...

رعنا قاسمی از اراک

زیر ذره بین

دوست خوبم، خانم قاسمی

داستانی که برایمان فرستاده‌ای، اسم ندارد و در واقع نویسنده یکی از اولین وظایف خود در برابر نوشته‌اش را (انتخاب اسمی مناسب) انجام نداده است.

بند اول داستان، نسبتاً جذاب و صمیمی است و موفق می‌شود خواننده را به مطالعه ادامه داستان ترغیب کند. در واقع تو موفق شده‌ای از همان ابتدا مثل یک دوست صمیمی در کنار خواننده‌ات، بنشیننی و این قالب داستانی را که در ذهن ساخته‌ای، برایش تعریف کنی.

هر چه ابتدای نوشته‌ات، جذاب و پرکشش است، ادامه و بخش‌های میانی آن خسته‌کننده و کسالت‌بار است؛ چون با لحن و بیان خشک

خبری اتفاقات و رابطه‌ی راوی و مادر بزرگش را بیان کرده‌ای و لذت حضور زنده در صحنه ماجراها را از خواننده گرفته‌ای. ای کاش، به جای روایت دست‌دوم اتفاقات، آن‌ها را پیش چشم خواننده داستان تصویر می‌کردی تا خود او همه این‌ها را با چشم‌های خودش می‌دید.

داستان برای رسیدن به نثری محکم و بیانی جذاب، نیاز به پرداخت و بازنویسی دارد. اگر به همین چند بندی که در بالا آوردم، نگاه کنی، متوجه می‌شوی بعضی حرف‌ها چندین بار تکرار شده‌اند و نیز این که بعضی از جمله‌ها می‌توانند بهتر نوشته شوند؛ برای مثال، ابتدای داستان را می‌توانستی این‌طور شروع کنی تا رساتر و کوتاه‌تر شود: از وقتی چشم باز کردم و اطرافیانم را شناختم، نگاه مهربان مادر بزرگ را همیشه حس می‌کردم.

مترو

می‌دونم زورت زیاده
تو برام خیلی عزیزیه
که با یه تکون ساده
همه رو به هم می‌ریزی

مث اون قطره داغون
که می‌ریزه از سماور
می‌شم این جا تک و تنها
توی جمعیت شناور

نمی‌شه از تو بگم من
توی تاکسیای شهری
چشم دیدنت ندارن
تو براشون مث زهری

من برای دیدن تو
غیر یک بلیت ندارم
لابه‌لای این شلوغی
بعضیا رو قال می‌ذارم

تو اگه زیر زمینی،
نباید با غم بشینی
همه کارای دنیا
شده دیگه زیر زمینی

هر کسی به جایی می‌ره
که میاد بلیت می‌گیره
یکی طعم دهنش گس
یکی مبتلا به سیره

ترافیک بشه هلاکت
ای قطار بی‌افاده!
آخر خط شده، دیگه
من باید بشم پیاده!

اگه حتی بوی سیرم
بکُشه منو همیشه
من تحمل می‌کنم تا
بدهم تکیه به شیشه

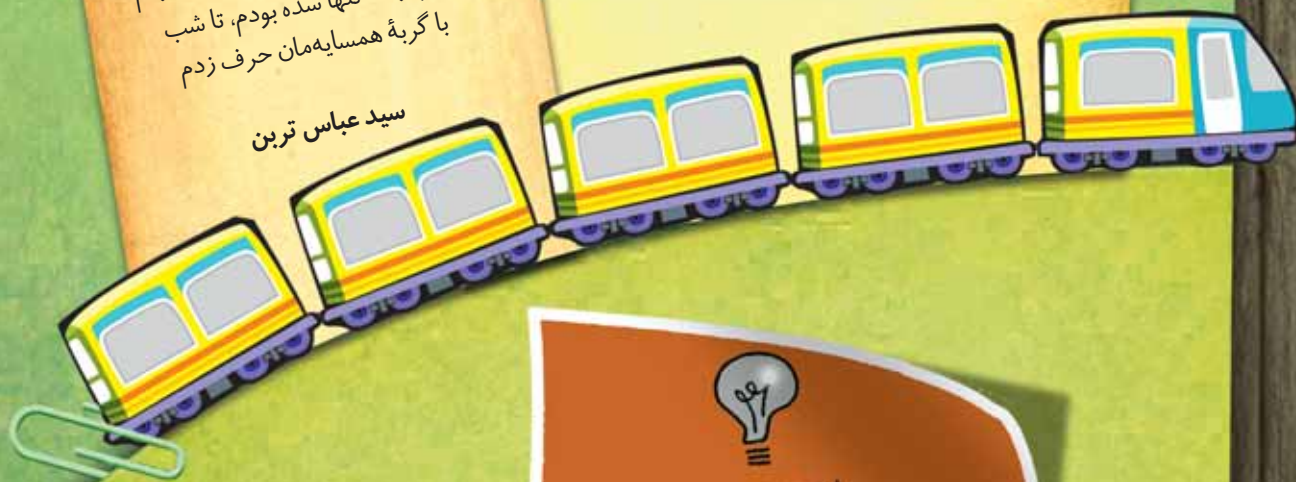
زهرای درّی

دوربای
گیرنده: دلی که عاشق من شده است

راز
در صندوق قلب، مثل راز است این عشق
دارای بها و امتیاز است این عشق
تا صد درصد به دست قلبت برسد،
مستلزم پست پیشتاز است این عشق

عشق گربه‌ای
از عشق و محبت نهان حرف زدم
از هر چه که بود، در جهان حرف زدم
دیروز که تنها شده بودم، تا شب
با گربه همسایه‌مان حرف زدم

سید عباس ترین





نیشابور

شهر فیروزه

دومین شهر بزرگ خراسان رضوی و از قدیمی ترین مراکز تمدن و فرهنگ ایران است که در دامنه کوه بینالود قرار دارد. در دوره ساسانیان به وجود آمده و در طول تاریخ نام های مختلفی، از جمله ابر شهر، شهر فیروزه، مدینه الرضا و نیشابور داشته است. در زمان طاهریان و صفاریان پایتخت بود و در دوره سلجوقیان به اوج پیشرفت رسید. اما با حمله مغول ها و زلزله های که رخ داد، شکوه گذشته را از دست داد. صنایع دستی متنوعی دارد از جمله: سفالگری، قالی بافی، مسگری، رنگرزی و از همه مهمتر فیروزه تراشی، که به علت وجود بزرگترین معدن فیروزه جهان در این شهر است.

زهره کریمی

عکس: رضامعتمدی



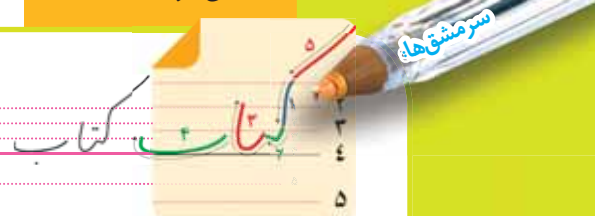
آرامگاه عطار نیشابوری
شاعر قرن هفتم قمری که از آثار او می توان به منطق الطیر، اسرارنامه، الهی نامه و دیوان رباعیات اشاره کرد.

آفرین، جان آفرین پاک را
آن که جان بخشید و ایمان خاک را

سنگ فیروزه و ریواس از بهترین سوغاتی های نیشابور است که با ساقه های آبدار و ترش آن مربا و شربت درست می کنند.

امام رضا (ع) موقع ورود به نیشابور حدیثی از پدران خود نقل فرمود که به سلسله الذهب (زنجیره طلایی) معروف شد. به این معنی که خدا می فرماید: کلمه (لا اله الا الله) قلعه محکم من است هر کس داخل آن شود از عذاب من در امان است.

بقعه قدمگاه
که در وسط باغ بزرگی به شکل هشت گوشه با ایوان های بلند و کاشی کاری و گچبری زیبا و یک تکه سنگ که بر روی آن اثر دو پای منسوب به امام رضا (ع) دیده می شود.



آرامگاه خیام

مقبره شاعر، فیلسوف، ریاضی‌دان و منجم ایرانی قرن ششم قمری است. رباعیات خیام شهرت جهانی دارد و مقبره‌اش کنار امامزاده محروق است.

هرگز دل من زعلم محروم نشد
کم ماند زاسرار که معلوم نشد
هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز
معلومم شد که هیچ معلوم نشد

آرامگاه کمال‌الملک

محمد غفاری مشهور به کمال‌الملک از بزرگان نقاشی ایران و از برجسته‌ترین هنرمندان دوره قاجار است. مقبره استاد در ابتدای باغ شیخ عطار قرار دارد.

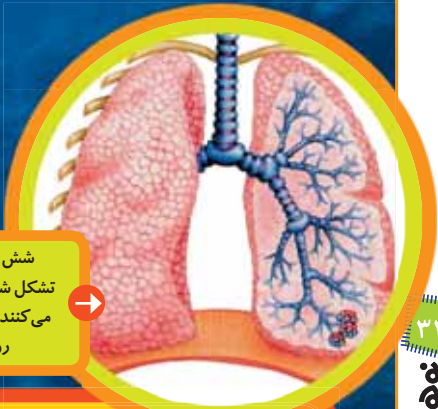
امامزاده محروق

از نوادگان امام سجاد(ع) است، به دستور خلیفه وقت کشته شد و پیکرش را آتش زدند. به این علت او را محروق یعنی سوخته گفته‌اند.

تنفس غواص با هوای آب

سال‌ها پیش غواصی به نام آلن بُندر به این فکر افتاد که چرا انسان نمی‌تواند بدون مخزن اکسیژن در آب تنفس کند؟ او در این فکر بود که روزی انسان بتواند مانند یک ماهی در زیر آب نفس بکشد و نیازی به حمل مخزن اکسیژن سنگین نداشته باشد.

ماهی‌ها نیز مانند جانورانی که در خشکی زندگی می‌کنند برای نفس کشیدن و زنده ماندن به اکسیژن نیاز دارند. اکسیژنی که ماهی‌ها تنفس می‌کنند مانند شکر که در آب حل می‌شود، به صورت محلول در آب است. مقدار اکسیژن آب بسیار کمتر از مقدار اکسیژن هواست، ولی ماهی‌ها می‌توانند اکسیژن مورد نیازشان را از آب تهیه کنند.



شش از کیسه‌های هوایی کوچکی تشکیل شده‌است که با وارد شدن هوا باد می‌کنند. اکسیژن هوا وارد مویرگ‌های روی این کیسه‌ها می‌شود

شش یا آبشش!

جانوران خشکی، با نفس کشیدن هوا را وارد شش‌هایشان می‌کنند. سپس اکسیژن موجود در هوا وارد خون می‌شود و به سرتاسر بدن می‌رود، ولی ماهی‌ها به جای شش آبشش دارند.

اکسیژن آب وارد رگ‌های نازک درون آبشش می‌شود.



برخی ماهی‌ها مانند ماهی تِن نمی‌توانند آب را با فشار از روی آبشش‌هایشان عبور دهند. این ماهی‌ها باید پیوسته با دهان باز شنا کنند تا بتوانند تنفس کنند. اگر شنا نکنند خفه می‌شوند

شکاف آبششی

آبشش‌ها در زیر شکاف‌هایی در دو طرف سر ماهی قرار دارند که به حلق ماهی باز می‌شوند. بیشتر ماهی‌ها باید دهانشان را باز کنند و ببندند تا آب را با فشار به آبشش‌هایشان بفرستند.

تنفس مثل ماهی

ملیکاقلیچ پور

تصویرگر: پژمان رحیمی زاده



کپسول غواصی

غواصان برای تنفس در زیر آب مجبورند به همراه خود مخزن‌های هوای فشرده حمل کنند. این مخزن‌ها بسیار سنگین‌اند و شنا را برای غواصان دشوار می‌کنند.

پیامبر و ماهی

یکی از جالب‌ترین ماهی‌های دنیا، ماهی است که به امر پروردگار حضرت یونس (ع) را بلعید و ایشان را به ظاهر گرفتار کرد. اما در واقع موجب نجات آن حضرت شد. زیرا از هوایی که تنفس می‌کرد به حضرت یونس (ع) می‌رساند و مانع غرق شدن او در میان امواج می‌شد. همچنین حضرت یونس (ع) پس از گرفتاری در دل ماهی متوجه خطای خود شد و چنان که در بخشی از آیه ۸۷ سوره انبیا آمده است، از خداوند طلب بخشش کرد:

... لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین.

جز تو خدایی نیست، تو منزهی، این منم که ستم‌کارم. این آیه را آیه نجات یا «ذکر یونسیه» می‌گویند و خواندن آن بویژه برای طلب بخشش و رفع گرفتاری‌ها توصیه شده است. داستان شیرین و عبرت‌آموز حضرت یونس (ع) را از معلم دینی خود بخوانید.

این یک هتل زیر آبی است. در صورتی که ساخت آبشش مصنوعی کامل شود، در آینده می‌توان هوای آن را بدون نیاز به کپسول هوا به راحتی تأمین کرد



اختراع جدید

آلن در سال ۲۰۰۳ دستگامی طراحی کرد که مانند آبشش‌های ماهی اکسیژن آب را جذب می‌کند، تا غواص از آن تنفس کند.

اختراع ایرانی

سید جعفر علوی مخترع جوان ایرانی امسال آبشش مصنوعی کوچکی اختراع کرد که به ثبت جهانی رسید و در نمایشگاه خلاقیت کشور مالزی برنده جایزه شد.

● روزهای نوجوانی

فرانک و برادر کوچکش «فرانسوا» فوتبال را از تیم‌های آماتور بولونی آغاز کردند. ریبیری بزرگ شش ساله بود که بازی را در تیم «کونتی بولونی» آغاز کرد. او هفت سال در این تیم بود؛ آن‌گاه وارد تیم حرفه‌ای باشگاه «لیل» شد و از ۱۹۹۶ تا ۱۹۹۹ در آن بازی کرد. نداشت و به دنبال پاره‌ای از مشکلات، او به از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۲ در این تیم بود. اما پس از آن یک «بازگشت به عقب» داشت و دو سال بعدی را در تیم‌های آماتور «آلس» و «استاد برست» گذراند.

وقتی فرانک بلال شد

مهدی زارعی

زندگی ستارهٔ مسلمان فوتبال فرانسه در یک نگاه

● یادگاری تلخ از کودکی

فرانک ریبیری در ۷ آوریل ۱۹۸۳ در حومهٔ شهر «بولونی» متولد شد. پدرش کارگر ساختمان بود و ریبیری در اوقات فراغت به یاری پدر می‌شتافت. دو ساله بود که اتومبیل خانواده‌اش با کامیونی تصادف کرد. در این حادثه صورت ریبیری کوچک به شدت آسیب دید و بیشتر از صد بخیه خورد! تلاش‌های پزشکان سلامتی فرانک را به او برگرداند. جای زخم ناشی از این تصادف، همیشه یادآور آن اتفاق ناخوشایند در زندگی ریبیری است.

● اولین افتخارات

ریبیری در سال ۲۰۰۴ به لیگ بازگشت و برای تیم «متز» بیست بازی انجام داد. شش ماه بعد و در ژانویه ۲۰۰۵ به ترکیه رفت و با «گالاتاسرای» قهرمان ترکیه شد. ریبیری تنها شش ماه در گالا ماند و به خاطر اختلافاتی به فرانسه بازگشت. او این بار پیراهن المپیک مarseille را به تن کرد. طی سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۷ در شصت مسابقه، یازده گل برای مarseille زد و با این تیم به فینال جام حذفی فرانسه رسید. بازی در مarseille زمینه‌ساز رسیدن ریبیری به تیم ملی فرانسه بود.

● فرانک ریبیری

قبل از آغاز جام جهانی ۲۰۰۶ نگاه علاقه‌مندان تیم ملی فرانسه به بازی کنانی چون زین‌الدین زیدان، تی‌یری هانری و ... بود. همه در انتظار بودند که ببینند خروس‌های فرانسه می‌شوند هم‌چون جام جهانی ۱۹۹۸ خواهند درخشید یا آن‌که مثل جام جهانی ۲۰۰۲ با سرافکندگی به کشور باز خواهند گشت. در این میان کسی به گوش چپ تیم فرانسه توجهی نداشت. بازیکنی ۱۷۰ سانتی‌متری که بر گونه راستش جای زخمی کهنه دیده می‌شد. و همین او را از سایرین متمایز می‌کرد. نامش «فرانک ریبیری» بود. چند ماه قبل در بازی با مکزیک اولین بازی ملی خود را انجام داده بود و به نظر می‌رسید زمان زیادی لازم باشد تا به مهره‌های تأثیرگذار در تیم ملی فرانسه بدل شود.

● روزهای خوش جام جهانی ۲۰۰۶

فرانک ریبری یکی از پدیده‌های جام جهانی در کشور آلمان بود. او در بازی یک هشتم نهایی با اسپانیا اولین گل ملی خود را به ثمر رساند و به مهره‌ای تأثیرگذار برای رسیدن فرانسه به فینال جام جهانی بدل شد. البته ریبری قبل از آن هم پیراهن آبی فرانسه را در تیم جوانان زیر ۲۱ سال به تن کرده بود. او با جوانان فرانسه در جام جهانی جوانان و یورو هم حاضر بود. بازی‌های درخشان او با پیراهن خروس‌ها سبب شد که زیدان به او لقب «جواهر فوتبال فرانسه» را بدهد.

● عادات مذهبی ریبری

بلال قبل از هر مسابقه سوره حمد را می‌خواند و پس از کشیدن دست به صورت وارد میدان می‌شود. او معتقد است که «اسلام در میدان و بیرون از میدان به من نیروی فوق‌العاده می‌دهد.» در گزارش‌هایی که شبکه‌های آلمانی در ماه رمضان از بازیکنان مسلمان بوندس لیگا تهیه می‌کنند، نام ریبری در زمره بازیکنانی است که همیشه با زبان روزه وارد میدان می‌شود و تا اذان مغرب از خوردن و آشامیدن خودداری می‌کند.



● وقتی فرانک «بلال» شد

ریبری از مارس به بایرن مونیخ آلمان پیوست و رکورد نقل و انتقالات بایرن را با قیمت ۲۵ میلیون یورو شکست. اندکی بعد فرانک گفت: «من در زندگی‌ام دوره‌های متفاوتی را گذراندم و مصمم به جست‌وجوی صلح و صفا در زندگی بودم که بالاخره به اسلام رسیدم. اسلام تنها راه برای خروج از زشتی‌هاست.» ریبری پس از مسلمان شدن، نام «بلال یوسف محمد» را برای خود برگزید. همسر او «وهیبه» یک فرانسوی با اصلیت الجزایری است و حاصل ازدواج آن‌ها، دو فرزند دختر است.

● روزهای خوش در بایرن

فرانک از سال ۲۰۰۷ تاکنون در بایرن مونیخ بیش از صد بازی کرده و بیش از سی گل به ثمر رسانده است. او با این تیم در فصل‌های ۲۰۰۷-۸ و ۲۰۰۹-۱۰ موفق به دبل شد (فتح لیگ و جام حذفی در یک فصل) و به فینال جام قهرمانی اروپا در سال ۲۰۱۰ نیز رسید. هر چند در فینال غایب بود و تیمش نیز به نایب قهرمانی بسنده کرد. ریبری تاکنون پنجاه بازی ملی انجام داده است.

عرق سرد

محمد علی قربانی

تصویرگر: سام سلماسی



در شماره قبل خواندیم که عرق کردن پاسخی به افزایش دما و نوعی سیستم خنک کننده بدن است. اما گاهی وقتی عوامل ظاهری نظیر، تحرک یا حرارت وجود ندارد بدن باز عرق می کند. به این حالت در اصطلاح می گویند «عرق سرد». برای عرق سرد دلایل مختلفی ذکر شده است. در این جا چهار دلیل اصلی آن را توضیح می دهیم.

❶ در پاسخ به نگرانی، استرس یا ترس بدن انسان عرق سرد می کند؛ یعنی، با این کار سعی می کند آستانه تحمل را بیشتر کند. در هنگام استرس هورمون های زیادی، مثل آدرنالین ترشح می شود. این هورمون ها دلیل اصلی عرق کردن هستند. معمولاً عرق استرس به محض رفع عامل بیرونی از بین می رود.

❷ شوک ناشی از آسیب های جسمی و روحی عرق سرد را به دنبال دارد.

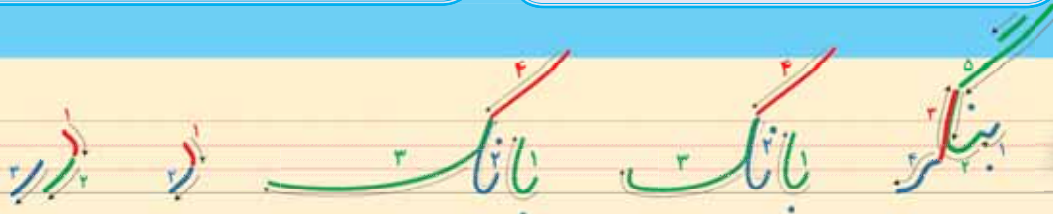
❸ در صورتی که آسیب جسمی باشد باید در اسرع وقت درمان شود و در آسیب های روحی دعوت به آرامش کارساز است.

❹ عرق کردن هنگام دیدن کابوس از همین نوع است و زیاد نگرانی ندارد.



❺ آخرین نوع عرق سرد که بسیار شایع است پاسخ بدن به افت قند است. در این حالت که در اصطلاح به آن ضعف کردن می گویند، خوردن آب قند بسیار مفید است. افرادی که مبتلا به بیماری قند هستند باید مشکلشان را با پزشک در میان بگذارند.

❻ کمبود اکسیژن عامل بعدی است. وقتی بدن به میزان کافی اکسیژن دریافت نکند، دچار استرس می شود و به صورت عرق سرد واکنش نشان می دهد. افرادی که دچار آسم هستند از این مشکل رنج می برند.





روزی نیست که در مجله‌های علمی و اخبار رسانه‌ها، خبر جدیدی از پیشرفت علم در زمینه‌های مختلف نشنویم؛ عمل جراحی از راه دور، ساخت اتومبیل‌هایی با سرعت فوق العاده، روبات‌های پژوهشگر و خیلی چیزهای دیگر که گاه باور کردنش دشوار است. انتشارات «قدیانی» برای شما دوستانی که علاقه‌مند به آشنایی با علوم و فناوری‌های جدید هستید و دوست دارید از چرایی و چگونگی آن‌ها مطلع شوید، مجموعه کتاب‌هایی با عنوان «چرا و چگونه» با موضوع‌های علمی گوناگون منتشر کرده‌است. «بیونیک، الگوهای طبیعت در فناوری»، «رایانه و روبات»، «مغز و شگفتی‌هایش»، «زمان در ساعت، تقویم و فضا» و «خودروها، پیشینه و سازوکار» کتاب‌هایی از این مجموعه هستند که «کمال بهروز کیا» آن‌ها را به فارسی برگردانده است. در این کتاب‌ها به سؤال‌های گوناگونی پاسخ داده شده است:

- انسان از مارمولک چه می‌تواند بیاموزد؟
- آیا گیاهان می‌توانند خود را تمیز کنند؟
- رویاها چه مفهومی دارند؟
- آیا موسیقی کار آیی شخص را افزایش می‌دهد؟
- آیا سیاه‌چاله زندگی ابدی به من می‌بخشد؟
- ساعت درونی بدن انسان کجا قرار دارد؟
- چگونه می‌توان راننده خودروهای کورسی شد؟
- چرا خودروهای جدید سیلندر بیشتری دارند؟
- بازی‌های رایانه‌ای چگونه به وجود آمدند؟
- چگونه می‌توان در اینترنت جست‌وجو کرد؟



برای تمرین بقیه سرمشق‌ها از دفتر مشق موجود در وبلاگ رشد نوجوان استفاده کنید. نشانی وبلاگ در صفحه فهرست

زنگ

محمد عزیزی پور

۱

یک نفر با تفنگ به سوی پرنده‌ای تیزی انداخت و او را نقش بر زمین ساخت. پرنده بلافاصله مرد. حالا از کجا بدانیم خوردن بجهای که پرنده در شکم دارد حلال است یا حرام؟

۲

چهار کشور در قاره آمریکا نام ببرید که با حرف (ک) شروع شوند.

۳

به کمک چهار خط راست، بدون برداشتن قلم از روی کاغذ و بدون این که خطی دوبار کشیده شود، نه نقطه شکل روبه‌رو را به هم ربط دهید.



۴

با توجه به ارتباطی که میان سه شکل سمت چپ قرار دارد به جای علامت سؤال چه شکلی قرار می‌گیرد؟



۵

مزرعه داری ۳۱ گوسفند زنده داشت. تمام گوسفندهایش جز ۱۹ تا مردند، چند گوسفند زنده برایش باقی مانده است؟

۶

پاسخ سؤالات را از راست به چپ به ترتیب شماره در جدول بنویسید و رمز جدول را کشف کنید.

در پایان حروف داخل جدول را از شماره‌های ۱ تا ۳۸ به دنبال هم بنویسید. تا رمز جدول که حدیثی زیبا از پیامبر اسلام (ص) است، به دست آید.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	⊗
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸
۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴
⊗	۳۸	۳۷	۳۶	۳۵	۳۴	۳۳	۳۲

۱. لقب امام هشتم (ع) (۳۵-۳۰-۹)
۲. قصر (۱۳-۵-۱۶)
۳. بزرگ‌ترین حیوان خشکی (۲۹-۱۲-۳۲)
۴. جمع مکسر کتاب (۲۳-۳۴-۲۷)
۵. تازیانه (۲۰-۱۷-۲۸-۱۹)
۶. ارض (۲-۳۱-۲۱)
۷. ظرف سفالی یا چینی توگود (۱۰-۱۵-۲۵-۱۴)
۸. سؤالات چند گزینه‌ای (۳۳-۳۷-۲۶-۴)
۹. اتومبیل (۳-۳۶-۷-۲۲-۶)
۱۰. کتاب مقدس زرتشتیان (۱-۲۴-۱۱-۳۸-۱۸)

تفریح



نامی برای آقایان	خوش حال رودی در ایران	گوشه زمین فوتبال	بلاد	ماه بازگشایی مدارس	انعکاس صدا یک پل	گوشه	مناسبت شانزدهم آذرماه
↓	↓	نقاش جمع مکان	↓	↓	↓	↓	↓
	①	↓		رها کردن نیروی انتظامی	↓	⑫	مناسبت ۲۵ آذر نوعی کرم
نام سنگی رسوم	↓	↓		نامی برای خانمها		⑲	↓
⑨	↓	جای وارونه منتقد		↓	اعمال زردشتیان		⑤ انسانهای اولیه حرف ندا
		↓		جفاکار دین دار			↓
			غذای ظهر نپسند		↓	خداحافظی کنسول نامرتب	تفریق لباس مهمانی
دهم محرم		نزدیکی گونه	↓	موضوع نوشتن		↓	↓
↓	⑩	↓	لانۀ زنبور ابزار	↓	⑷		↓
کشوری در غرب آفریقا		↓	↓				باغ دریاچه‌ای در ترکیه برق
↓		حرارت تمدن باستانی		⑮		جانوری در استرالیا	↓
	⑪	پنبه‌دانه معاوضه			نهم محرم ستون	↓	⑬
		↓	خجالتی تنور ناتمام		شُش یکی یکی		↓
			چاره‌اندیشی غزال		↓	نامی خارجی خدای هندوها	پر آمدن خورشید
		پدر آذری تاگهان	↓	کلمه‌تنبیه شلیسته		↓	↓
	⑫	↓		آشکار نیم تائر			ترک شده ردیاب هولیما
رودی در اروپا			کشور گل‌ها	↓		⑭	↓
↓					نوعی اسباب بازی		↓
			خوار کردن				ترس خوش بخت

سالاد پرتقال و گوشت

ملیحه ظریف شاهسون نژاد



طرز تهیه

ابتدا پیاز را درون ظرفی رنده کنید، سپس گوشت چرخ شده و نمک را اضافه کنید و خوب ورز دهید. گوشت‌ها را قلفلی کرده در روغن سرخ کنید. بر گهای روشن کاهو را خرد کنید و همراه جوائه ماش در ظرفی بریزید. حالا پرتقال را از پوست طوری جدا کنید که گوشت آن پیدا شود. بعد به تکه‌های ریزتر تقسیم کنید. همین‌طور گوجه‌فرنگی را خرد کنید و همه مواد را با هم مخلوط کنید. گوشت قلفلی‌ها یادتان نرود. در آخر نمک و فلفل سیاه، سرکه و آبلیمو را به سالاد اضافه کنید. این سالاد را می‌توانید به عنوان یک وعده غذایی نوش جان کنید.

مواد لازم

- پرتقال آبدار ۲ عدد
- گوشت چرخ شده ۱۰۰ گرم
- پیاز ۱ عدد
- جوائه ماش به اندازه لازم
- کاهو ۱ عدد
- گوجه‌فرنگی ۲ عدد
- سرکه سیب ۱ قاشق
- آبلیمو، نمک و فلفل سیاه به میزان لازم
- روغن مایع سرخ کردنی به مقدار لازم

نی‌آریا، سرور، سلام، سواد، خدایه

«بست»

۵ کسی به نیت از

۶۱۹

۱

۲

۳

۴

۵

۶

۷

۸

۹

۱۰

۱۱

۱۲

۱۳

۱۴

۱۵

۱۶

۱۷

۱۸

۱۹

۲۰

۲۱

۲۲

۲۳

۲۴

۲۵

۲۶

۲۷

۲۸

۲۹

۳۰

۳۱

۳۲

۳۳

۳۴

۳۵

۳۶

۳۷

۳۸

۳۹

۴۰

۴۱

۴۲

۴۳

۴۴

۴۵

۴۶

۴۷

۴۸

۴۹

۵۰

۵۱

۵۲

۵۳

۵۴

۵۵

۵۶

۵۷

۵۸

۵۹

۶۰

۶۱

۶۲

۶۳

۶۴

۶۵

۶۶

۶۷

۶۸

۶۹

۷۰

۷۱

۷۲

۷۳

۷۴

۷۵

۷۶

۷۷

۷۸

۷۹

۸۰

۸۱

۸۲

۸۳

۸۴

۸۵

۸۶

۸۷

۸۸

۸۹

۹۰

۹۱

۹۲

۹۳

۹۴

۹۵

۹۶

۹۷

۹۸

۹۹

۱۰۰